



میکر و فیلم بوبه عدد

۱۳۸۵ / ۱۰ / ۲۸

سازمان کتابخانه ها ، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب شرح امثلہ

مؤلف متن میرزا ابوالقاسم

محشی

مترجم

شارح

تاریخ تحریر نوع خط نسخ تعداد سطر ۱۷

نام کاتب

موضوع صرف زبان فارسی عدد اوراق ۱۰۶

طول ۲۰ عرض ۵، ۱۳ شماره عمومی ۳۲۲۱۲

وقفی / خریداری مقام معظم رهبری تاریخ وقف بهمن ۱۳۸۰

ملاحظات

۱۰۸

(۱۴) شرح امثلة

هذه الآيات المستعينة
بشرح

از طبع و تصحيح
علامه سيد محمد باقر
رباني الحلي
نسخه خطي

هذه الكتاب المسمى بـ
شرح

هذه الآيات المستعينة
بشرح

هَذَا الْكِتَابُ الْمُسَمَّى بِتَشْرِيحِ امْتِلَاحٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعن الله على أعدائهم أجمعين من يومنا إلى يوم الدين أما بعد فيسكن الله روحك في جنات الخلد
 این بند اثر میرزا ابوالقاسم ولد العالم العامل والفاضل الكامل جناب الاخواند ملا محمد کاظم سلمه که این چند کلمه مختصری است بر توضیح و تنقیح شرح امته که بمقتضای فرمایش استاد و اخوی جناب العالم الباهر الشیخ محمد باقر حنفی الله تعالی من شکر الشرائع بحق من هو عالم بالشر و اجابت جللی از اخوان دین و التماس بعضی از فضلا و معاصرين مسوده کرده شد تا آنکه مبتدیین و هم میگردند و این حقیر کثیر التقصیر راجع و الدن و معلّم او بدعا خیر نمایند و الله الموفق والمعين

فان

فانه هو الترتيب الرحيم ومرتب شد بر مقدمه و مقامات و خاتمه اما مقدمه پس در ذکر بیان این است که هرگاه از صدای یک بوده باشد صادر از هر چه باشد خواه صادر از انسان باشد و خواه صادر از غیر انسان باشد عوب ان او از صدای صوت خوانند و هر صوتیکه خدای شود و بپایان آید از دهی باشد و مشتمل و در پی دارنده باشد بعضی از حروف هجائیه و اعرب ان صوت و لفظ خوانند و لفظ مجرد و قسم است لفظ موضوع و لفظ مهمل اما قسم اول که عبارت از لفظ موضوع بوده باشد پس عبارت از ان چنان لفظی است که موضوع و قرار داده شده از برای معنی باشد مثل لفظ رند و جعفر که هر یک از دو لفظ مل لفظی هستند موضوع و وضع کرده شده از برای معنی عبارت از ارا و و شخص معلوم معین بوده باشد و اما قسم ثانی که عبارت از لفظ مهمل بوده باشد پس عبارت از ان لفظی است که اگر داشته

کتاب شرح امته

شده و قرار نداده شده از برای معنی باشد مثل
 لفظ دین و فوج که مغلوب زید و محروم است که هر دو
 لفظ مذکور لفظ هستند و اگر اشتراک شده و قرار
 نداده شده از برای کمالا محقق اما قسم اول که
 عبارت از لفظ موضوع بوده باشد پس بر دو قسم
 است مفرد و مرکب اما قسم اول که عبارت از
 لفظ موضوع مفرد بوده باشد پس عبارت از
 آن چنان لفظ موضوعی است که جز آن لفظ موضوعی
 دلالت بر جزان معنایش نکند مثل نند مثلا که
 جزء آن که عبارت از داء یا یا یا دال باشد دلالت
 بر جزء از معنایش نمیکند و اما قسم ثانی
 که عبارت از لفظ موضوع مرکب بوده
 باشد پس عبارت از آن چنان لفظ موضوعی
 است که جزء آن لفظ موضوع دلالت بر جزء از
 معنایش بکند مثل خسته عشر و غلام زید که هر
 یک از دو جزء لفظ مذکور در مثالین دلالت بر جزء

۲
لفظ

از معنایش میکند کمالا محقق و قسم اول را که عبارت
 از لفظ موضوع مفرد باشد کلمه گویند در اصطلاح
 نحویین و کلمه بر سه قسم است اسم است فعل است
 حرف است و هرگاه ایراد و اعتراض فرمایند که دلیل
 و علت و سبب بمانحصار کلمه در اقسام نداشته
 مذکوره چنانچه است در جواب خواهیم عرض
 کرد که بر سه دلیل است دلیل اول در لفظ نقل است
 که منقول است از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 کی فرمودت السلام کلمه ثلاث اسم و فعل
 و حرف الاسم و انباء عن المشتی و الفل و انباء عن
 حركة المشتی و الحرف و انباء عن حركة عراسم و لا
 فعل و دلیل ثانی دلیل حصر عقلی است و از عبارت
 از قضیه و دلیل ثالثی است که مرکب باشد از لفظ و اثبات
 و دلیل ثالث دلیل استقرائی است چنانکه هر یک از
 ادله ثلاثه مذکوره در مقام خودش محقق و صریح خواهد

از برای معنی

و قسم اول از اقسام آنکه کلمه که عبارت از
اسم باشد بر دو قسم است مصدر و
غیر مصدر اما مصدر در اصطلاح
پس عبارت از آن چنان است
که در آخر معنی فارسی آن اسم تا و نون
یا دال و نون باشد که آن نون را از آخر آن
اسقاط کنند باقی مانده آن معنای فعل باشد
چون القتل و النصر که در فارسی بمعنی
کشتن و یاری کردن است چنانکه هر
گاه نون را از آخر معنیه مذکورین
اسقاط کنند باقی مانده معنای فعل باشد
کمالا تخفی و قسم ثانی که عبارت از آن غیر مصدر
بوده باشد پس عبارت از آن چنان است
است که در آخر معنای فارسی آن
اسم تا و نون یا دال و نون نباشد مثل جل

و فرس

و فرس که در فارسی بمعنی مرد و اسب میباشد که اگر باشد کمالا تخفی
حس نباشد که هرگاه نون را از آخر آن معنی اسقاط کنند باقی
مانده معنی ماضی باشد مثل جلی که در فارسی بمعنی آبستن است
و القم مثل جید بمعنی گردن است زیرا که هرگاه نون را از آخر
اللبث اسقاط کنند باقی مانده آن آبستن میباشد و آلت
معنای فعل ماضی نیست و همچنین هرگاه نون را از آخر گردن
اسقاط کنند باقی مانده آن گردن میباشد و گردن معنای فعل
ماضی نیست و قسم اول از دو قسم است اسم که عبارت
از مصدر باشد اصل کلام است یعنی اصل فنکار است
و از آن مصدر سیرده و حیدر میگردد و وجه اول
ماضی و وجه ثانی مضارع و وجه ثالث اسم فاعل و
و وجه رابع اسم مفعول و وجه خامس امر و وجه ششم
نهی و وجه سابع عجب و وجه ثامن نفی و وجه ناسف
اسمها و وجه عاشق اسم الت و وجه هادی عشر
اسم زمان و وجه ثانی عشر اسم مکان و وجه ثالث عشر

مصدر میمی و هرگاه ایراد و اعتراض فرمایند که دلیل و علت
و سبب را بخصار و حوه مشتقان مصدر در وجه ثلاثه
چراست در جواب خواهیم عرض کرد که دلیل و علت و سبب
بر انحصار مذکور حصر عقیده و ان عبارت از قضیه و دلیل است
که مرکب باشد از ثانی و اثبات مثل اینکه میگویم این چیزیکه
مشتق و مأخوذ از مصدر است یا اسم است یا فعل
انکه اسم است یا صادر میشود از او فعل یا انکه واقع میشود
بسبب او فعل و یا انکه صادر میشود از او فعل و نیز واقع
میشود بر او فعل و نه واقع میشود بسبب او فعل **اول**
اسم فاعل **ثانی** اسم مفعول **ثالث** و **رابع** اسم زمان و مکان
و خاص اسم الت و سادس مصدر میمی و انکه فعل است یا خبر است
یا انشاء انکه خبر است یا دلالت میکند بر زمان گذشته و یا
انکه دلالت میکند بر زمان آینده انکه دلالت میکند بر زمان
گذشته یا مثبت است یا منفی **اول** فعل ماضی و **ثانی**
فعل مجز و انکه دلالت میکند بر زمان آینده ایضاً

بامثبت

یا مثبت است یا منفی **اول** فعل مضارع و **ثانی** کما **ثالث** امثله
فعل نفی و انکه انشاء است یا دلالت میکند بر
طلب فعل و یا انکه دلالت میکند بر طلب فعل
فعل و یا انکه دلالت میکند بر فهم فعل **اول**
فعل امر و **ثانی** فعل نفی و **ثالث** فعل استنفا
هذه تمام الكلام في المقدمه فلنشرع في
المقامات فنقول **مقام اول** از مقامات در معرفت
بیان مصدر است و مصدر لفظی است موضوع
و وضع کرده شده و ان برای ان دو
است معنای لغوی و معنای اصطلاحی **اقا**
مقصد در لغت پس معنی با ذکر گشت گاه
ابن و غمر است و در اصطلاح المصدر ما
یصدر عنه الفعل او شبهه یعنی مصدر در
اصطلاح عبارت از ان چنان اسمی که
که صادر میشود از ان اسم فعل مثل بصر

طلب

معنی

ضرب و ضرب و نحوهما یا شبیه فعل مثل ::
ضارب و مصروب و نحوهما و **مقام ثانی**
 از مقامات در ذکر و بیان ~~اصول~~ اصل است
 پس میگویم ماکر اصل ایضاً از برای آن دو معنی
 معنای لغوی و معنای اصطلاحی اما اصل
 در لغت بمعنی ما لبثتی علیه الشیء است یعنی
 یعنی آن چنان چیز بکه بنا نهاده شود و بران
 بران چیزی دیگر غیر آن چون دیوار که بنا نهاده
 شود بران چیزی دیگر غیر آن که عبارت از
 مثل سقف بوده باشد مثلاً یا بمعنی اسفل
 الشیء است یعنی **پس** و نسبت برین معنی
 عموم من وجه است نه فساد و کما توهّم بعض
 الاهیة و در اصطلاح بمعنی ضاهر یا راجح و قاطع
 و قاطعه و اشتصایب و دلیل است و **مقام ثالث**
 از مقامات در ذکر و بیان کلام است پس
 میگویم ماکر کلام از مقامات در ذکر و بیان

مقام ثالث

ایضاً از برای آن دو معنی است معنای لغوی و معنای
 اصطلاحی اما کلام در لغت پس مصدر
 ثانی است از باب تفعیل بمعنی سخن گفتن یا
 آن چنان لفظ است که سخن گفته میشود با
 لفظ و در اصطلاح نحو بنی کلام لفظ مقتضی
 کلام در اصطلاح نحو بین عبارت آن چنان
 لفظی است که مقصد باشد یعنی افاده دهنده
 باشد بخلاف فائده آیه این صفت داشته باشد
 آن فائده که صحیح باشد سکوت بران فائده مثل
زید قائم یعنی زید استاده است و در
 و در اصطلاح هوفین عبارت از مشتق
 است کما هو المراد کما و **مقام رابع** از مقامات
 در ذکر و بیان ماضی است پس میگویم ماکر
 ماضی ایضاً از برای آن دو معنی است معنای
 لغوی و معنای اصطلاحی اما ماضی در لغت

ص

مقام رابع

پس مفر مد کر است از اسم فاعل بمعنی گذریده
 و در اصل صلاح الما ضی مآد آن علی حدیث و قع
 فی زمان قبل از زمان یعنی فعل ماضی در اصل
 نحو بین و حرفین عبارت از آن چنان فعلیست
 که دلالت بر حدثی یعنی بر کاری که واقع
 شده باشد آن کار در زمانی که قبل از زمان
 حال بوده باشد مثل ضرب و قتل و فعل ماضی را
 چهارده صیغه است شش غایب و غائبه را
 بود و شش مخاطب و مخاطبه را بود و سه مد
 را بود و سه مثبت را بود الشکر مذكر را بود
ضرب ضربه بوضرب یعنی زدن است
 او بکمر غایب در زمان گذشته صیغه
 مفر مد کر غایب است از فعل ماضی از
 فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثی
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بود
 نباشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد مینی از باب

مفهوم

و دو وجه
نفس متکلم
را بود

ضرب ضربه

فاعل

فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار کتاب تلخیص امثلة
 از ضرب صادر از یکم غائب در زمان
 گذشته در اصل ضرب بود مصدر بود
 خواستیم که صیغه مفر مد کر غایب بنا
 کنیم از فعل ماضی از فعل ثلاثی مجرد
 از باب فعل یفعل بوده باشد عین *
 الفعل را که عبارت از را بود باشد و
 لام الفعل را که عبارت از را باشد فتم
 و ادیم ضرب شد بدون فعل ضار فاعله
 الفعل را عین الفعل با لام الفعل و ضمیر
 هو در آن مستتر است باستشار جائز
 محلا مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد
 و ضمیر منفصل مرفوع از برای مفر
 مد کر غایب هو است **ضربا** یعنی
 زدن اند ایشان دو مردان غایب دو
 زمان گذشته صیغه فتمه مذکر غایب
 است از فعل ماضی از فعل ثلاثی مجرد

۷

ضمیر

فعل

لوق **فَعَلَوْ** ضاد فاعل للفعل الفعل در عین

الفعل باللام الفعل واو علامت جمع
که و ضمیری است بارن مرفوعه

متصل بفعل لفظاً مبنی بر سکون
مخلاً مرفوعه است تا **فاعل** فعل بوده باشد

و ضمیری منفصل مرفوع از برای
جمع مذکر **غائب** هم است و آنست

که موقت را بود **ضربت ضربتاً ضربتاً**
ضرب یعنی زده است او یکزن غایب

است از فعل ماضی از فعل ثلاثی مجرد
از باب **ثانی** از ابواب ثلاثیه اصول

که عبارت از باب **فعل یفعل** بود
باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد مبنی

از برای **فاعل** موضوع از برای دلالت
بر اخبار از ضرب صادر از یکزن

غایب در زمان گذشته در اصل **ضرب**

کبر
در زمان گذشته
صیغه مفرده موقت غایب

خبر

۷۹

بود صیغه مفرده مذکر غایب خواستیم که

صیغه مفرده موقت غایب بنا کنیم
از فعل ماضی تا ساکنه که علامه

مفرده موقت غایب بود در لغت
در او **صربت** شدن بیرون

فعلت ضاد فاعل للفعل و ضمیری
الفعل بلام الفعل و تا ساکنه علامه

مفرده موقت غایب و ضمیری فاعل نیست
و ضمیری همی در آن مستتر است باشد

جائز می باشد مرفوعه است تا فاعل فعل بوده
و ضمیری منفصل مرفوع از برای مفرده

موقت غایب همی است **ضربت**
یعنی زدند ایشان دو زن

غایب در زمان گذشته صیغه تنفیذ
موقت غایب است از فعل ماضی از

فعل ثلاثی مجرد مبنی از برای **فاعل**
موضوع از برای دلالت بر اخبار

کتاب شرح مشکوٰۃ

۹

صرب

۷۸

از باب ثانی از ابواب
ثلاثیه اصول که عبارت
از باب **فعل یفعل** و فعل
بوده باشد صحیح و سالم
ثلاثی مجرد ماضی

۷۷

از ضرب صادر از دو زن غائبه در
 زمان گذشته در اصل **ضرب**
 بود صیغه مفرد مونث غائبه بود
 خواستیم که صیغه تشبیه مونث غائبه
 بنا کنیم از فعل ماضی الف که علامت تشبیه
 بود در آخرش در آوردیم التماسا کنین
 فمابین تاء تانیث ساکنه و الف علامت تشبیه
 از جهت رفع التماسا کنین و خفته فته
 و مناسبت الف تاء را فته دادیم **ضرب**
 بر وزن **فعلت** ضا د فاء الفعل راء
 عن الفعل باللام الفعل و الف علامت
 تشبیه و ضمیری است با ر ز مرفوع منقل
 بفعل لفضا مبتدی بمسکون محلا مرفوعا
 تاء فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای تشبیه مذکور غائب و تشبیه
 مونث غائبه ها است **ضرب**
 یعنی زده اند ایشان جماعت زنان غا

دو زن

در زمان گذشته جمع مونث غائبه
 است از فعل ماضی از فعل ثلاثی مجرد از باب
 از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 از باب فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم
 ثلاثی مجرد مبنی از برای فاعل موضوع از
 برای دلالت بر اخبار از ضرب صادر از
 جماعت زنان غائبه در زمان گذشته در
 اصل ضربیت بود صیغه مفرد مونث غائبه بود
 خواستیم که صیغه جمع مونث غائبه بنا کنیم از
 فعل ماضی نون مفتوحه که علامت جمع مونث
 بود در آخرش در آوردیم ضربین شد تاء
 دلالت میکند بر تانیث و نون دلالت میکند
 هم بر جمع و هم بر تانیث با وجود بودن نون
 از تاء مستغنی شدیم و تاء را حذف کردیم ضربین
 شد چون نون مفتوحه که علامت جمع مونث و
 ضمیری فاعل بود و فاعل شدت احتیاج
 اتصال بفعل داشت لهذا لام الفعل را که

کام ص

فعل

ضرب

ضرب

عبارت از باء باشد ساکن که هم تن
 شد بروزن فعلن ضار فاعل را عین
 باء لام الفعل و نون مفتوحه علامت جمع
 هونت و ضمیر است بارس مرفوع متصل
 بفعل لفظاً مبنی بر فتح محلاً مرفوع است
 تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای جمع مونث غایبه همین است
 و انش که خطیب و خطیب را بود سه مک
 را بود و سر مونث را بود انسه که
 مذکر را بود ضربت
 ضربت یعنی زده ای تو یکم در حاضر در
 زمان گذشته صیغه مفرد مذکر مخاطب
 است از فعل ماضی از فعل مجرد از باد ناک
 از ابو الفوارس که ثلاثه اصول که عبارت از
 باب فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم
 ثلاثی مجرد مبنی از برای فاعل موضوع از برای
 دلالت بر اخبار از ضرب صادر از یکم

مخاطب

گفتار

حاضر

در زمان گذشته در اصل ضرب بود صیغه
 مفرد مذکر غایب بود خواستم که صیغه مفرد
 مذکر مخاطب بنالیم از فعل ماضی تا مفتوح
 که علامت مفرد مذکر مخاطب بود در آخرش دو
 آوردیم ضربت بخون تا مفتوحه که علامت مفرد
 مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بود و فاعل شدت
 احتیاج اتصال بفعل داشت لهذا لام الفعل
 را که عبارت از باء باشد ساکن که دیگر ضربت شد
 بروزن فعلت ضار فاعل را عین الفعل
 باء لام الفعل و نون مفتوح علامت مفرد مذکر
 مخاطب و ضمیر است بارس مرفوع مستطلاً بفعل لفظاً
 مبنی بر فتح محلاً مرفوع است تا فاعل فعل بود
 بوده باشد و ضمیر منفصل مرفوع از برای
 مفرد مذکر مخاطب است است ضربت
 یعنی زده اند شما و مردان حاضر باد و نون
 حاضر در زمان گذشته صیغه نشئه
 مشترک همین صیغه نشئه مذکر مخاطب

کلام شرح امثلة

صیغه

وصیغه تشیه موندن فاعل ماضی
 - از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه
 - اصول که عبارت از فعل یفعل بوده باشد
 - صحیح و سالم ثلاثی مجرد معنی از برای فعل
 - موضوع آن برای دلالت بر اخبار از ضرب
 - صادر از دو مردان حاصل شده باشد
 - گذشته بنا بر آنکه صلیغه تشیه مذکور
 - بوده باشد و موضوع آن برای دلالت
 - بر اخبار از ضرب صادر از دو ذی
 - خاصه دور در زمان گذشته بنا
 - آنکه صلیغه تشیه موندن فاعل طایفه بوده
 - باشد و بنا بر اول که صلیغه تشیه مذکور
 - فاعل بوده باشد در اصل
 - بود صلیغه مفرد مذکور فاعل بود
 - خواستیم که صلیغه تشیه مذکور
 - بنا کنیم از فعل ماضی الف که علامت
 - تشیه بود در آخرش در آوردیم **مختار**
 - تشیه

۱۱

مکرر

شد تشیه تشیه شد یفعل ماضی
 که فتنه نام آنرا اشباع کرده باشند و آن
 حاصل شده است چنانکه در شعر شاعر
 است که **تست و است** و **تست و است**
 خوانند و فرموده **تست و است**
فان قد یعنی حکم بفرما
 تو اخل و ند معبود بحق من هر طریق که
 خواه شده باشی تو پس بدل رستی که
 من بر محقق راضی و خشنود شد ام
 من یان چنان چیز که راضی و خشنود
 شده تو یان چیز از جهت رفع شبهه
 میم یعنی در میان نا الف در آوردیم
 شد فتنه ماقبل میم را از
 جهت مناسبت میم بدل بضه کرم
 از تشیه شد بر وزن **فان قد**
 الفعل را از عن الفعل باء لام الفعل
 و غایب است متصل از برای تشیه

ب

میم

مکرر

شرح اصغر

مکرر

مذکر مخاطب و تشبیه مونت مخاطب لفظاً
 مبینی بر سکون محلاً مفعول است تا فاعل
 فعل بوده باشد و ضمیر متفصل مفعول
 از برای تشبیه مذکر مخاطب و تشبیه
 مونت مخاطب است ضمیم یعنی در
 اندیشما جمع مردان حاضر در زمان کن
 صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل
 ماضی از فعل ثلاثی مجرد از باب تانی از
 ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب
 فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالک
 مجرد مبینی از برای فاعل موضوع از برای
 بی دلالت بر اخبار از ضرب صادران
 جمع مردان حاضر در زمان گذشته
 در اصل ضمیم بود صیغه مذکر
 که مخاطب بنا کنیم بودند خواستیم که
 جمع مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل
 ماضی و او که علامت جمع مذکر بود در
 آخرش

ک. د. ن.

آخرش در آوردیم صمیم شد فتم کما یلحظ
 ماقبل و او را از جهت مناسبت و او
 بدل بضمه کردیم ضمیم شد جمع
 مشبیه شد بمکمل و حده که ضمه تا از
 اشباع کرده باشند و فاعلی حاصل شد
 باشد چنانکه در شعر شاعر است که
 دیو تو بود و تو خواند و فرموده
 یا قوم حق و حق او را
 صیقال البحار مونت یعنی ابقو قید
 و طائر من به تحقیق که بر شد من
 باند دریا است که بر شوم و بعد از
 شدن مردان مردن است از جهت
 اشتباه صمیمی در آخرش در آوردیم
ضمیم شد التقاء ساکنین شد فیما
 بین و او را حذف کفریم علامت جمع
 بود و العلامه لا یستغیر و
 و خواستیم که صمیم را حذف کنیم خلا

ضمیم

حاصل مقصود میشد زیرا که مقصود
 از آوردن ميم رفع استباه بود چون ما
 بيدل على الواو كعبارت از ضميه بوده باشد
 بدس كلام موجود بود كهذا واو را حذف كن
 بدميم ضربت شد بر وزن فعلهم ضاد فاء
 بدالفعل راء عين الفعل بار لام الفعل
 بدوتم علامت جمع مذكر مخاطب و ضميرى
 بداست بار زمر فوع متصل بفعل لفضا
 بدمبني بسكون محلا مرفوع است تا
 بدفاعل فعل بوده باشد و ضمير متصل
 بدمرفوع از برائى جمع مذكر مخاطب
 وانه كه مؤنث را بود **ضربت**
 بدضربت بعينه زده اى تو بكنن
 بددر زمان گذشته صيغه مفعول
 بخاطبه است از فعل ماضى از فعل ثلاثى
 مجرد از باب ثانى از ابواب ثلاثه اصول
 كه عبارت از باب فعل فعل بوده باشد

مرفوع

۱۳

مفعول

مفعول

کاشف املک

۱۴

صحيح وسالم ثلاثى مجرد مبني از برائى فاعل
 موضوع از بولاد دلالت بر اخبار از ضربت
 از بكنن حاضره در زمان گذشته در اصل
 ضرب بود صيغه مفعول مذكر غائب بود
 خواستيم كه صيغه كه صيغه مفعول مؤنث غائب
 طبه بنا كنيم از فعل ماضى تاء مكسوره
 علامت مفعول مؤنث مخاطبه بود در
 در آخرش در آورديم ضربت چون تاء
 مكسوره علامت مفعول مؤنث مخاطبه
 بود و ضمير فاعل بود و فاعل شدت احتياج
 اتصال بفعل داشت لهذا لام الفعل را
 كه عبارت از باء باشد ساكن كرديم
 ضربت شد بر وزن فعلت ضاد فاء
 الفعل راء عين الفعل بار لام الفعل و تاء
 مكسوره علامت مفعول مؤنث غائب
 طبه و ضميرى است بار زمر فوع متصل
 بفعل لفضا مبني بسكون محلا مرفوع است

ضمير

تار فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای مفعول مونت فی طبعه
 انت است **حربی** یعنی ندیده ایشان
 دومردان حاضر باد و زنان حاضر در
 زمان گذشتہ صیغه است مشترک فیما
 بین صیغه تشبیه مذکر مخاطب و نه
 و صیغه تشبیه مونت فی طبعه از فعل
 ماضی از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی
 از ابواب ثلاثی اصولی که عبارت از باب
 فعل یفعل بوده باشد صحیح و سالی
 ثلاثی مجرد مبتنی از برای فاعل موضوع
 از برای دلالت بر اخبار از صوب
 دومردان حاضر در زمان گذشتہ
 بنا بر این صیغه تشبیه مذکر مخاطب
 بوده باشد و موضوع از برای دلالت
 بر اخبار از صوب صادر از زمان حاضر
 در زمان گذشتہ بنا بر این صیغه
 تشبیه

۱۴

تشبیه مونت مخاطب بوده باشد و بنا بر این
 که صیغه تشبیه مونت مخاطب بوده باشد
 در اصل ضرب بود صیغه مفعول مونت فی
 بود خواستیم که صیغه تشبیه مونت مخاطب
 بنا کنیم از فعل ماضی الف که علامت تشبیه
 بود در آخرش دریا و دریم و کسره ماقبل
 الف را از جهت مناسبت الف بدل یافته
 کردیم ضرباً شد تشبیه مشبیه شد مفعول
 مذکر مخاطب که فتنه نازل استماع کرده باشد
 و الفی حاصل شده باشد چنانکه در شعر
 شاعر است که شکت را شکتا و رحمت را
 رضیتا خوانده و فرموده
 یحیی حکم بفرماتوای خداوند و معبود
 بحق من بهر طریقی که خواسته باشی تو پس
 بدل رست که من به تحقیق راضی و قشود و
 توان چیز از جهت رفع اشتباه صیبه

کامل شرح املا

۱۵

در میان تا دالف در آوردیم **ضربت**
 شد فتنه ما قبل میم را از جهت **مناسبت**
 بدل بضمه کردیم **ضربت** است بدل برون
فعلت ضاد فاء الفعل راء عین الفعل
 ساء لام الفعل و نما ضمیری است از بدل
 ششده مذکر مخاطب و تشبیه مونث **طیبه**
 مبینه برسانون محالاً مرفوع است نا محال
 فعل بوده و ضمیری منفصل مرفوع از
 برای تشبیه مذکر مخاطب و تشبیه مونث
 مخاطبه **ضربت** است یعنی زده
 آید شما جماعت زنان حاضر در زمان
 گذشته صیغه جمع مونث مخاطبه است
 از فعل ماضی از فعل ثلاثی مجرد از باب
 ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از
 باب فعل یفعل بوده باشد صحیح و
 و سالم ثلاثی مجرد مبینی از برای فاعل
 موضوع از برای دلالت بر اخبار از ضرب

صادر از جماعت زنان حاضر در زمان
 گذشته در اصل ضربت بود صیغه مفر
 مونث مخاطبه بود خواستیم که صیغه جمع
 مونث مخاطبه بنا کنیم از فعل ماضی نون
 مفتوحه که علامت جمع مونث بود را **ضربت**
 در آوردیم **ضربت** شد چون در جمع من
 که اصل بود میم در آورده بودیم در اینجا
 هم نیز میمی در میان تا و نون در آورده
 ایم تا بطریق اصل بوده باشد
 شد کسره ما قبل میم را از جهت **مناسبت**
 میم بدل بضمه کردیم **ضربت** میم
 نون هر دو قریب الخروج بودند میم را قبل
 نون و نون را در نون ادغام کردیم شد
ضربت برون **فعلت** ضاد فاء الفعل
 راء عین الفعل باء لام الفعل و تن علامه
 جمع مونث و ضمیری است باسن
 مرفوع منقل بفعل لفظاً مبینی بر فتح

کما یخرج من فمک

۱۶

صادر

محل مرفوع است تا فاعل فعل بود. مثل
 و ضمیر منفصل مرفوع از برای جمع متوجه
 مخاطبه است و آن دو که حکایت نفس
 را بود ~~در صورت ضربت~~ ضربت یعنی زده ام
 من بکرم متکلم یا لیکن متکلمه در زمان
 گذشته صیغه متکلم وحده است از فعل ضرب
 از فعل ثلاثی مجرد از باب تانی از ابواب ثلاثی
 اصول که عبارت از باب فعل بفعل بود
 باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد مبنی از
 برای فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار
 از ضرب صادر از بکرم متکلم یا لیکن
 متکلمه در زمان گذشته در اصل ضرب
 بود صیغه مفرد مذکر غائب بود خواهم
 که صیغه متکلم وحده بنا کنم از فعل ضعیف
 تا رفته رفته مضمومه که علامت متکلم
 وحده بود در آخرش در او ضمیم
 شد چون تا مضمومه علامت متکلم

ضرب

ضرب

وحده و ضمیر فاعل بود و فاعل
 پیش از اتصال اتصال است لکن
 لام الفعل را که عبارت از بار بوده
 پس آن که در ~~در صورت~~ شد بر وزن
 ضاد فاعل را عین الفعل باء
 مفعول و تا مضمومه علامت
 متکلم وحده و ضمیری است با بار مرفوع
 متصل بفعل لفظاً مبنی بر ضمه فعلاً
 مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و
 ضمیر منفصل مرفوع از برای متکلم وحده
 انا است ضرب یعنی زده اید ماد و مرد
 باد و زنان یا یک مرد و یک زن یا جمع مردان
 یا جماعت زنان یا جمع مردان و جماعت زنان
 یا جمع مردان و زنان در زمان گذشته صیغه
 متکلم مع الغیر است از فعل ماضی از فعل

ضرب

ضرب

فعل مضارع عبارت از آن چنان فعلیست
 که یافت شده باشد در اول آن فعل یک
 حرف از زواید اربع که عبارت از حروف
 این بوده باشد و صحیح هم باشد دخول
 له جازمه بر آن مثل ~~فعل مضارع~~
 صیغه است ش غایب و غایبه را بود و
 که غایب و غایبه را سر مد که را بود و سه
 مونث را بود انسه که مد که را بود
 بجزب یعنی صیغه نذر او یکم
 غایب در زمان حال یا آینده صیغه مفرد
 مد که غایب است از فعل مضارع از فعل
 تلافی مجرد از باب ثانی از ابواب تلافی
 که عبارت از باب فعل یفعل بوده باشد
 صحیح و سالم تلافی مجرد صیغه از برای

و غایب را بود
 و غایبه را بود

موضوع

موضوع از برای دلالت بر احیاء از غایب
 صادر از بلمر غایب در زمان حال یا
 بنده در اصل صورت بود صیغه مفرد
 مد که غایب بود خواستیم که صیغه مفرد مد
 غایب بنا کنیم از فعل مضارع از
 فعل تلافی مجرد از باب ثانی از ابواب تلافی
 اصول که عبارت از غایب و غایبه را بود و
 بار مفتوحه که علامت غیبت و حرف استقبال
 بود در اولش در آوردیم و قاء و الف
 را و ساکن و تحین الفعل را ساکن مکسور
 و لام الفعل مضموح که دریم و غایب شد بی
 و وزن تلافی بار مفتوحه علامت غیبت
 و حرف استقبال ضا د فاء الفعل را و
 و عین الفعل بار لام الفعل و ضمیر هو در
 آن مستتر است با سنا جائزی محل ارفوع

کاشیخ

نفع

یضرب

مضارع
۹۱

یضرب

است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر
منفصل مرفوع از برای مفعول مذکر
غایب هو است یعنی میرشد
ایشان دو مردان غایب در زمان حال یا
صیغه تشبیه مذکر غایب است از فعل
یعنی از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب
ثلاثه اصول که عبارت از باب فعل فعل
بود صحیح و سالم ثلاثی مجرد صبیح از برای حال
موضوع از برای دلالت بر اخبار از ضرب
از دو مردان غایب در زمان حال یا آینده در
اصل یضرب و صیغه مفعول مذکر غایب
بود خوانیم که صیغه تشبیه مذکر غایب
بناکنیم از فعل مضارع الف که علامت تشبیه
بعد با نون مکسوره عوض از رافع و مفعول
در آخرش در او یضربان شد

مکسور

کامل

بروزن یفعلان یا مفتوحه علامت غیبت
و حرف استقبال ضاد فاء الفعل را عین
الفعل باء لام الفعل و الف علامت تشبیه و
ضمیری است با برز مرفوع متصل بفعل
لفظاً صیغی بر سکون بحال مرفوع است تا فاعل
فعل فعل بوده باشد و نون مکسوره نون
عوض از رفع در مفعول و ضمیر منفصل مرفوع
فوع از برای تشبیه مذکر غایب و تشبیه مؤنث
غایبه ها است یضرب یعنی میرشد ایشان
جمع مردان غایب در زمان حال یا آینده
صیغه جمع مذکر غایب است از فعل مضارع
از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه
اصول که عبارت از باب فعل یفعل بوده باشد
صحیح و سالم ثلاثی مجرد صبیح از برای حال
موضوع از برای دلالت بر اخبار از ضرب

صادر از جمع موردان غائب در زمان حال یا
 آیند در اصل یضرب بود صیغه مفرد مذکر
 غائب بود خواستیم که صیغه جمع مذکر غائب بنا
 کنیم از فعل مضارع و او که علامت جمع مذکر بود
 با تون مفتوحه عوض از سرفه در سرفه درخت
 در آوردیم یضربون شد بر وزن یفعلون یا
 مفتوحه علامت غیبت و حرف استفعال ضاد
 فار الفعل را عین الفعل با لام الفعل و او علامه
 جمع مذکر و ضمیری است بار از مرفوع متصل
 بفعل لفظاً صیغه بر صبه بحال مرفوع است
 نا و فاعل فعل بوده باشد و تون مفتوحه تون
 عوض از سرفه در سرفه و ضمیر منفصل مرفوع
 از برای جمع مذکر غائب هم است و آینه که
 مونث را بعد از ضربان یضرب یضرب یعنی
 میزنند او بکزن غائب یا میزند بی تو یکدیگر

۲۶

زمان

کتاب الفصحی

زمان حال یا آیند صیغه ایست مشترک
 فیما بین صیغه مفرد مونث غائبه
 و صیغه مفرد مذکر مخاطب از فعل مضارع
 از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثانی
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بوده
 باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد صیغه از برای
 فاعل و موضوع از برای دلالت بر
 اخبار از ضرب صادر از یلزن غائبه در
 زمان حال یا آیند بنا بر آنکه صیغه مفرد
 مونث غائبه بوده باشد و موضوع از
 برای دلالت بر اخبار از ضرب صادر از
 یکدیگر حاضر در زمان حال یا آیند بنا
 بر آنکه صیغه مفرد مذکر مخاطب بوده
 باشد و بنا بر آنکه صیغه مفرد مونث
 غائبه بوده باشد در اصل ضرب بود صیغه

مفرد مدل که غائب بود خواستم که
 صیغه مفرد مونت غائبه بنا کنیم
 تا از فعل مضارع تا مفتوحه که علامه
 غیبت و حرف استقبال بود در اقلش
 در آوردیم ^۷ تضرع شد بر وزن تفعیل
 تا مفتوحه علامت غیبت و حرف ^۸
 استقبال ضاد فاء الفعل رابعین الفعل باء
 بلام الفعل و ضمیر هی در آن مشترک است
 باشتار جائز محلام رفوع است ناقاعل
 فعل بوده باشد و ضمیر منفصل مرفوع
 از برای مفرد مونت غائبه است ^۹
 قضا یا ز ^{۱۰} یعنی مین شد ایشان دو زن
 غائبه با مینند شما دو مردان حاضر در
 زنان حاضر در زمان حال با اینده
 صیغه است مشترک و فیما بین صیغه

تشبیه

فاء الفعل را ساکن کردیم
 و غیر الفعل را مکسره
 و لام الفعل را مضمومه
 ای کردیم صحر

کامله اصله

۱۱

۲۲

تشبیه مونت غائبه و صیغه تشبیه مذ
 مخاطب و صیغه تشبیه مونت مخاطبه از
 فعل مضارع از فعل ثلاثی مجرد از باب
 ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 از باب فعل بفعل بوده باشد صحیح و
 سالم ثلاثی مجرد صیغه از برای فاعل هو
 صوغ از برای دلالت بر اخبار از
 ضرب صادر از دو زنان غائبه در
 زمان حال با اینده بنا بر آئینه صیغه
 تشبیه مونت غائبه بوده باشد و موضوع
 از برای دلالت بر اخبار از ضرب صادر
 از دو مردان حاضر در زمان حال
 با اینده بنا بر آئینه صیغه تشبیه مذ
 مخاطب بوده باشد و موضوع از برای
 دلالت بر اخبار از ضرب صادر از دو

زنان حاضر در زمان حال با اینده در
اصل **تضرب** بود صیغه مفرد مونث
غائبه بود خواستیم که صیغه تشبیه شود
غائبه بنا کنیم از فعل مضارع الف که
علامت تشبیه بود با نون مکسوره عو
از رفع در مفعول در آخرش وضع ما
قبل الف را از جهت مناسبت الف
بدل بهفتی کردیم **تضربان** شد بود
تفعلات ناء مفتوحه علامت غیبت
وحرف استقبال صاد فاء الفعل راء
عین الفعل بار لام الفعل الف علامت
تشبیه و ضمیری است با راء مرفوع متصل
بفعل لفظاً مبینی بر سکون بحال مرفوع
است ناء فاعل فعل بوده باشند و نون
مکسوره نون عوض از رفع در مفعول

در آوردیم
سم

ضمیمه

و ضمیر مستقل مرفوع از برای تشبیه شد
غائب و تشبیه مونث غائبه همانست یضربن **کامل جمع**
یعنی میزنند ایشان جماعت زنان غایبه
در زمان حال یا ایستاد صیغه جمع مونث
غائبه است از فعل مضارع از فعل
خط تلافی مجرد از باب ثانی از ابواب
تلاش صور که عبارت از فعل یفعل بود
ده باشند صحیح و سالم تلافی مجرد
صنی از برای فاعل موضوع از برای
بر اخبار از ضرب صادر از جماعت
زنان غایبه در زمان حال با اینده
در اصل **تضرب** بود صیغه مفرد مونث
غائبه بود خواستیم که صیغه جمع مونث
غائبه بنا کنیم از فعل مضارع نون مفتوحه
حرف که علامت جمع مونث بود در آخرش
در آوردیم **تضربن** شد چون نون مفتوحه

کامل جمع

در زمان حال با ایند بنابر این صیغه
 مفرد مذکر مخاطب بوده باشد و در
 اصل ضرب بود صیغه مفرد مذکر غایب بود
 خواستیم که صیغه مفرد مذکر مخاطب بنا کنی از فعل مضارع
 تا مقفوضه که خطاب ^{علامت} حرف استیفاء بود در
 اولش در آوردیم و فاء الفعل را کنار
 و عین الفعل را ملسور مد لام الفعل
 را مضموم کردیم **نضرب** باشد بر وزن
نضرب تا مقفوضه علامت خطاب
 و حروف استیفاء ضاد فاء الفعل را
 عین الفعل با لام الفعل و ضمیت
 در آن مستتر است باشتار و اجبی محلا
 مرفوع است **نا فاعل** فعل بوده با
 و ضمیر متصل مرفوع از برای مفرد
 مذکر مخاطب است **نضرب** ان
 یعنی مبین نزد ایشان در وقت
 زنان غیبه یا مبین نزد شما و
 مردان

و بنا بنانی که صیغه
 مفرد مذکر مخاطب بوده
 باشد

مردان حاضر یا در زمان حال
 در زمان حال با ایند صیغه ایست
 مشترک فیما بین صیغه تشبیه موند
 و صیغه تشبیه مذکر مخاطب و صیغه
 تشبیه موند مخاطب از فعل مضارع
 از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از باب
 ثلاثی اصول که عبارت از باب فعل
 یفعل بوده باشد صحیح و سالم
 مجرد مبینی از برای موضوع از برای
 دلالت بر اخبار از ضرب صادر از
 دو زمان غائبه در زمان حال با ایند
 بنابر این صیغه تشبیه موند غائبه
 بود باشد و موضوع از برای دلالت
 بر اخبار از ضرب صادر از دو مورد
 خاص در زمان حال با ایند بنابر این

۲۵

ب

صیغه تشبیه مد که مخاطب بود باشد و موضوع
 از برای دلالت بر اخبار از ضرب صادر
 از دو زمان حاضر و در زمان حال یا آینده
 بنابر آنکه صیغه تشبیه موقت مخاطب بوده
 باشد و بنا بر ثانی که صیغه تشبیه مد که مخاطب
 بوده باشد در اصل نصب بود صیغه مفرد
 مد که مخاطب بود خواستیم که صیغه تشبیه
 مد که مخاطب بنا کنیم از فعل مضارع
 ملق که علامت تشبیه بود بانون ملسوره
 عوض از رفع در مصدر در آخرش در
 او ردیم و ضمیه ما قبل الف را از جمله
 مناسبت الف بدل یافتیم که ردیم مضارع
 شد به وزن **تفعلا** ثناء مفتوحه علامه
 خطاب و حرف استقبال ضاد فاء الف
 را عین الفعل با لام الفعل و الف علامه

تشبیه

تشبیه و ضمیر است با سر و سر فوع متصل بفعل
 لفظا مبینی بر سکون محلا و سر فوع است
 ناقاعل فعل بوده باشد و ضمیری منفصل
 فوع است اما از برای تشبیه مد که مخاطب
 و تشبیه موقت مخاطب انتقام است بصری
 یعنی میرسد شای جمع مردان حاضر
 در زمان حال یا آینده صیغه جمع
 مخاطب است از وفل مضارع از فعل
 تلامی جرد از باب ثانی از ابواب تلامی
 اصول که عبارت از باب فاعل یفعل
 بوده باشد صحیح و سالم تلامی جرد مبینی
 از برای فاعل موضوع از برای دلالت
 بر اخبار از ضرب صادر در آن جمع مردان
 حاضر در زمان حال یا آینده در اصل
 نصب بود صیغه مفرد مد که مخاطب

کامل شرح املا

و نون ملسوره
نون عوض از برای جمع

تخبرید

تفعلا

ص

نصب

بود خوانستیم که صیغه جمع مذکر مخاطب
 بنا کنیم از فعل مضارع و آنکه علامت جمع مذکر
 بود بانون مفتوحه عوض از سر رفع در مفعول
 و آخرش در آخرش در او سریم ^{نصرون}
 مثل بر وزن ^{نصرون} تاء مفتوحه علامت
 خطاب و حرف استقبال ضاد فاء الفعل
 را عین الفعل باء لام الفعل و فاء و عمل
 جمع مذکر و صفت است باینکه مرفوع مشمل
 بفعل لفظ مبنی بر صیغه محلا مرفوع است
 فاعل فعل فعل بوده باشد و نون مفتوحه
 نون عوض از سر رفع در مفعول و ضمیر منقول
 مرفوع از برای جمع مخاطب انتم است و آنکه
 که مونت را بود نصیب نصیبان نصیب
 یعنی نصیبین یعنی نصیبی نصیبی تو یکن در
 در زمان حال یا آینده صیغه مفعول

نصرون

مونت

کتاب شرح امثلها

مونت مخاطبه است از فعل مضارع از
 از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب
 ثلاثه اصول که عبارت از باب فعل فعل
 بوده باشد جمع و سال ثلاثی مجرد مبنی
 از برای فاعل موصوع از برای دلالت
 اخبار از ضرب صادر از یکن حاضر در
 زمان حال یا ابتدا در اصل نصب بود
 صیغه مفرد مذکر مخاطب بود و ^{نصرون}
 صیغه مفعول مونت مخاطبه بود
 مفعول در سر رفع در مفعول در
 آخرش در او سریم ^{نصرون} مثل
 مفعول ماقبل باینکه جهت مثبت
 باید از بلسره که دیم ^{نصرون} شد
 بر وزن ^{نصرون} تاء مفتوحه علامت
 خطاب و حرف استقبال ضاد فاء الفعل

بنا کنیم از فعل مضارع
 مونت مفعول
 مونت مفعول
 خطابه

مراعین الفعل بلام الفعل تاء ساكنه
 علامت مفعول مومنت في خاطبه وضمير
 بارز مفعول متصل به فعل لفظة امين به
 ساكن بحال امر مفعول است ناقلا على فعل بود
 باشند و فون مفتوحه فون عوض از رفع
 در مفعول و ضمير متصل مفعول جارز برك
 مفعول مومنت في خاطبه انت است نصرا
 يعنى ميرند انسان در دوران غاشه با مبتدا
 شما در دوران حاضر باد و زمان حاضر
 در زمان حال يا ابتداء صيغه تشبيهه
 مومنت غاشه و تشبيه صيغه مله ك فحاطب
 و صيغه تشبيه مومنت في خاطبه از فعل
 مضارع از فعل تلافى مجرور مبنى
 از برائى فاعله صموع از برائى دلالت
 بر اخبار از صموع صادر از دوران

صحيح و سالم
 تلافى بود صح

صيغه است
 مشتبه و تشبيه

از باب ثانى
 از انوب
 تلافى
 اصل

عنايت

از باب
 فعل تفعّل

عنايت

عنايت در زمان حال يا ابتداء بنا بر اينكه
 صيغه تشبيه مومنت غاشه بوده باشد
 و موضوع از برائى دلالت بر اخبار
 ضرب صادر از دوران حاضر در
 در زمان حال يا ابتداء بنا بر اينكه
 صيغه تشبيه مله ك فحاطب بوده باشد
 و موضوع از برائى دلالت بر اخبار
 از ضرب صادر از دوران حاضر
 در زمان حال يا ابتداء و بنا بر ثالث
 كه صيغه تشبيه مومنت في خاطبه بوده
 باشد در اصل تشبيه بود صيغه
 مفعول مله ك بود في خاطبه بود خفا
 كه صيغه تشبيه مومنت في خاطبه كنى
 از فعل مضارع الف كه علامت تشبيه
 بود بانفون مكسوره عوض از رفع
 مفعول در آخرش در او را و رديم
 ما قبل الف را از جهت مناسبت الف

۲
 بنا بر اينكه صيغه
 تشبيه مومنت في
 خاطبه بوده باشد

بجاء ل بفتحه که در **نصر** باب شد بر
 وزن **تفعّل** از تاء مفتوحه علامت
 تاء مفتوحه علامت خطاب و حرف
 استقبال ضاد فاء الفعل راء عن الفعل
 تاء و لام الفعل و الف علامت تثنیه و ضم
 و ضمیری است بارز در فروع مستقل بفعل
 لفظاً مبنی بر سکون بحال و صرفه است
 تا فاعل و فعل بود باشد و نون مکسره
 موقون عوض از رفع و مرفوع و ضمیر
 منفصل مرفوع از برای التثنيه
 مخاطب و تثنیه مونث مخاطبه ~~ان~~
 انما است **نصرت** هر یکنه میزنند
 شما جماعت زنان حاضره در زمان
 حال با اینده صلیغه جمع مونث مخاطبه است

از فعل

کتاب شرح امثال

۲۹

از فعل مضارع از فعل ثلاثی مجرد از
 باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 از باب فعل بفعل بوده باشد صحیح و لما
 ثلاثی مجرد مبنی از برای فاعل موضوع
 از برای دلالت بر اخبار از ضرب صادره
 از جماعت زنان حاضره در زمان حال
 با اینده در اصل **نصرت** بود صلیغه
 مصدر مذکر مخاطب بود خواستیم که
 صلیغه جمع مونث مخاطبه بنا کنیم از فعل
 مضارع نون مفتوحه که علامت جمع
 مونث بود در آخرش در آوردیم
نصرت شد چون نون مفتوحه علامت
 جمع مونث و ضمیر فاعل بود و فاعل شد
 احتیاج اتصال بفعل داشتند **ان**
 لام الفعل را که که عبارت از باء باشد

ساکن که در **ضم** ضرب باشد بروزن
مفعول تاء مفتوحه علامت خطاب
 و حرف استقبال ضاد فاء المفعول را عین
 المفعول بآء لام المفعول و نون مفتوحه علامه
 جمع موند و ضمیری است بآء مرفوعه
 مشط بفعول لفظاً مبینی برفتح علامه مرفوع
 است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیی ~~مفعول~~
 منفصل مرفوع از برای جمع موند فی الجمله
 انتن است و اند و که حکایت نفس متکلم را
 را بود **ضرب** ضرب یعنی مبرنم
 من یکم متکلم یا یکن متکلم در زمان
 حال یا آینده صیغه متکلم ~~و ضمیر متکلم~~
 وحده است از فعل مضارع از فعل ثلاثی
 مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول
 که عبارت از باب فعل بفعول بوده باشد

و در **ضم** ضرب باشد بروزن

صیح و سالم ثلاثی مجرد مبینی از برای
 فاعل موضوع از برای دلالت بر التبع
 از ضرب صادر از یکم متکلم یا یکن
 متکلم در زمان حال یا آینده در اصل **ضرب**
 بود صیغه مفرده مذکر غایب بود از
 فعل ماضی خواستیم که صیغه متکلم وحده
 بینا کنیم از فعل مضارع همین مفتوحه
 که علامت متکلم وحده بود در اولش دو
 آوردیم و فاء المفعول را ساکن و عین المفعول
~~را مفعول~~ و لام المفعول را مفعول
 که در **ضم** ضرب شد بروزن **اعمل** همزه
 مفتوحه علامت متکلم وحده ضاد فاء المفعول
 را عین المفعول بآء لام المفعول و ضمیر انا دران
 مشترک است تا فاعل فعل بود ~~و ضمیر متکلم~~ یا شتبا
 جاعلی واجب علامه مرفوع است تا فاعل بوده

و ضمير منفصل مرفوع از بنا بی متکلم و حله
 انما است **نصب** یعنی میریم ماد و مردان
 یاد و زنان یا بیک مراد و بکلون با جمع مراد
 با جماعت زنان یا جمع مردان و جماعت زنان
 با جمع مردان و زنان در همان حال با اینکه
 صیغه متکلم مع الغیر است از فعل مضارع
 از فعل نالای خیر در ان باب ثانی از احوال
 است لانه اصول که عبارت از ابوابی فعلی فعل
 بود باشد صحیح و سالر نالای خیر منبر از
 برای فاعل موضوع از برای کمال
 بد اخبار ضرب صادر از دوم مردان یا و یا
 یا بیک مرد و زنان یا جمع مردان و جماعت زنان
 یا جمع مردان و جماعت زنان در همان
 حال یا بیک مراد اصل ضرب صوب بود صیغه
 مهر و صد کنه غایب بود خویشیم که صیغه

یا جمع مردان و زنان

مهر جنیم

متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل مضارع نون
 مفتوحه که علامت متکلم مع الغیر بود در
~~ان~~ ^۲ ~~نصب~~ در او را دم و فاعل الفاعل را سالر
 و عین الفعل را مکسور و لام الفعل را
 معنوم نظری ستر بر وزن نفع
 نون مفتوحه علامت متکلم مع الغیر
 ضا د فاعل الفعل را عین الفعل ~~نصب~~
 بار لام الفعل و ضمیر نون در آن و ~~نصب~~
 منصوب فاعل معنوم بود ~~نصب~~
 ضمیر مکسور در آن ~~نصب~~
 که برای ان فاعل بنیدار بود مثل ~~نصب~~
 مع ان جنان ~~نصب~~ ~~نصب~~ و موضوع
~~نصب~~ ~~نصب~~ ~~نصب~~ ~~نصب~~ ~~نصب~~
 ان جنان ~~نصب~~ ~~نصب~~ ~~نصب~~ ~~نصب~~
 با استنار و اجماع ~~نصب~~ ~~نصب~~ است ~~نصب~~
 فاعل فعل بود باشد و ضمیر منفصل

ش

مرفوع از برای متکلم مع الخبر نحن است و مقام **سالم**
 از مقامات در ذکر و بیان اسم فاعل است پس
 مبلووم ماکه فاعل در لغت مفرد مذکر است از اسم
 فاعل از باب فعل بفعال و بعینه می آورند است و
 در اصطلاح الفاعل ما و افعالها یعنی
 اسم فاعل در اصطلاح عبارت از آن چنان است
 که باشد است یعنی متنی صق و موجود شده
 باشد بسبب آن اسم فعل و اثرانش صیغه
 است سه مذكر را بود و سه مؤنث را بود اندک مذكر
ضارب یعنی ضارب بوزن ضربه
وضوب ضارب بک لفظ است
 صالح از برای سه معنی **الضارب** است
ضارب هو ضارب صیغه مفرد مذکر
 است از اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد از باب
 ثانی از بود ثلاثی اصول که عبارت از باب

اسم

فعل

فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی
 مجرد مبنی از برای فاعل موضوع از برای
 دلالت بر اخبار از ضرب انصاف یکم بحد
 ضرب از و کافی از صیغه متکلم و حده و
 و صیغه مفرد مذکر مخاطب و صیغه
 مفرد مذکر غائب چنانکه هرگاه
 متکلم مرد باشد و خواهد اخبار از
 از انصاف خد بتمایز بصد و ضرب از
 خد گوید **انا ضارب** یعنی من هم یکم
 و هرگاه خواهد اخبار غایب انصاف یکم
 حاضر بصد و ضرب از و گوید **انت ضارب**
 یعنی تو ای یکم دهنده و هرگاه خواهد
 اخبار غایب از و انصاف یکم غایب بصد و ضرب
 از و گوید **انضارب** یعنی اوست یکم دهنده
 ضارب در اصل بضر بود صیغه مفرد
 مکمل غائب بود از فعل مضارع خواهم

۳۳

حک

هو ضارب

که صیغه مصدر مد که بنا کنیم از اسم
 فاعل یا مفعوله که علامت علیت و
 استقبال بود از اولش انداختیم و قاء
 الفعل را قیام دادیم و الف زائد که
 علامت اسم فاعل بود در میان عین و
 الفعل و لام الفعل در آخرش در او زیم
 و تنوین غلن که از مختصات و علامت تمام
 اسم بود در آخرش در او سر دیم ضارب
 شد بروتن ضاد قاء الفعل و الف
 و آنده علامت اسم فاعل را و عین الفعل
 بار لام الفعل و تنوین غلن از مختصات
 و علامت تمامیت اسم و ضمیر انا انت
 با هو در آن مشترک است یا سنا را جاز می
 محال مرفوع است تا فاعل شبه فعل بود
 باشد و ضمیر من فعل مرفوع از برای
 متکلم و حده و مفعول ملک انا انت یا هو است

ضارب

ضارب

ضارب ان یک لفظ است صالح از برای
 سکه معنی ضارب یا ضارب یا ضارب
 همان ضارب یا ضارب به یک صیغه جمع
 است از اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد
 باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 از باب فعل یفعل بوده باشد و
 سالم ثلاثی جمع در مینه از برای فاعل
 موضوع از برای کالات بر اخبار را
 انصاف دو نفر و بصل و ضرب از این
 کافی از صیغه متکلم مع الغیر صیغه
 تنوین مد که مخاطب و صیغه تنوین
 غائبه چنانکه هرگاه متکلم مرد باشد
 و ضمیر را خبر غایب از انتقام و
 با مشارکت یک نفر مرد بصل و ضرب
 از خود و او گوید نحن ضاربان یعنی

ضاربان

ما نهم د و مردان زننده و هرگاه ^{هم}
 اخبار نماید از انصاف د و مردان
 حاضر بصد و بر ضرب از ایشان
 گوید **ضام** بلعنه شما بند و مردان
 زننده و هرگاه خواهی اخبار نماید از انصاف
 د و مردان نماید بصد و بر ضرب از ایشان
 گوید **هما ضام** بلعنه ایشانند و مردان
 زننده **ضام** بان در اصل **ضام** بود
 صلیغه مفرد مذکر بود از اسم فاعل ^{شما}
 که صلیغه تثنیه مذکر است یا کنیم از اسم
 فاعل الف که علامت تثنیه بود یا بون
 مکسور و عوض از تثنیون در مفرد و غیر
 فاعل او را دیم **ضام** باشد برون و علامت
 ضار فاعل الفعل ~~باز هم الفعل~~
 الف زائده علامت اسم فاعل و علامت

ضام بیان

ضام بان

ضام بیان

باز هم الفعل
 بلام الفعل
 الف زائده
 علامت

باز هم الفعل

الفعل

الفعل با لام الفعل و الف علامت تثنیه و ضمیر التثنية
 با لام مرفوع مشط بفضل لفظا مبینة بسکون حلا مرفوع
 مشط بفضل است نا فاعل فعل بود باشد و فاعل مکسور
 بون عوض از رف و تثنیون در مفرد و ضمیر منفصل مرفوع
 از برای متکلم مع الغیر و تثنیه مذکر مخاطب و تثنیه مذکر
 غائب **ضام** بلعنه و انصاف است **ضام** بلعنه لفظا
 از برای سه معنی **ضام** بلعنه اسم ضام بود
 هم **ضام** بون ضام بون صلیغه جمع مذکر است
 از اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد از باب تانی از ابواب
 اصول که افعال از باب و فعل بفعال بود باشد صحیح
 و سالم ثلاثی مجرد مبین از برای فاعل موضوع از برای
 دلالت بر اخبار انصاف جمع مردان بصد و بر ضرب
 از ایشان کافی از صلیغه متکلم مع الغیر و صلیغه جمع مذکر

هم

خاطب صلغه جمع مدکر غائب چنانکه هرگاه منظم
 باشد و خواهی که اخبار نماید از انصاف خدا بامشاکه
 و نفر مرد یا نباد بصد و هر خوب از خود و ایشان گوید
 سخن صابر یعنی ما بم جمع مردان زننده و هرگاه خواهد
 اخبار نماید از انصاف جمع مردان حاضر بصد و هر خوب
 گوید سخن صابر یعنی شما بجمع مردان زننده و
 هرگاه خواهد اخبار نماید از انصاف جمع مردان غائب
 بصد و هر خوب از ایشان گوید اسم صابر یعنی ایشانند
 جمع مردان زننده صابر چون در اصل صابر بود صلغه
 مفرد مدکر بود خواستیم که صلغه جمع مدکر مصحح بنا کنیم
 از اسم فاعل و او که علامت جمع مدکر بود یا نون مستوجه
 عوض از نشون در مفر د در آخرش در آوردیم صابر
 شد بر وزن فاعل صابر فاعل الف نکرده علامت
 اسم

اسم فاعل را عن الفعل بار اسم الفعل و او علامه
 جمع مدکر و ضمیر بیست بار نه فوع منصل بفعل لفظاً
 مبنی بر سکون محله مرفوع است فاعل شبه فعل
 بوده باشد و مفعول مفعول نور عوض از رفع و تنوین
 بخر مفر و ضمیر منفصل مرفوع از برای منظم
 مع الغیر و جمع مدکر مخاطب و جمع مدکر غائب
 و اسم و خبر است ضربت یک لفظ است صالحه
 برای سه معنی سخن سزیده انتم ضربت هم ضربت
 صلغه جمع مدکر مکسر است از اسم فاعل از فعل
 ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 باب فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد
 از برای فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار

ضرب صا انصاف خد با مشا رکت دو نفر
 مرد یا زناده بصد و ضرب از خد و البش ان گوید گوید
 نحن ضربة یعنی ما اسم جمع مردان زننده و هرگاه
 خواهد اخبار نماید از انصاف جمع مردان حاضر
 بصد و ضرب از ایشان گوید انتم ضربة یعنی
 شما بید جمع مردان زننده و هرگاه خواهد اخبار
 نماید از انصاف جمع مردان غائب بصد و ضرب از
 ایشان گوید هم ضربة یعنی ایشانند جمع مردان زننده
 و اصل ضربة دبا اصل ضارب بود صیغه مفرد
 مذکر بود خواستیم که صیغه جمع مذکر مکسرینا
 از اسم فاعل الف که علامت اسم فاعل بود حذف
 کنیم و جمع مذکر مکسر مشبه بضمة

مشبهه

مشبهه چون خشت از جهت رفع اشتباه کسره را
 بدل بضمة کردیم ضرب شد ایضاً جمع مذکر مکسرینا
 مشبه شد بصفة مشبه چون حسن از جهت رفع
 اشتباه ناء مؤنثه مضمومه در آخرش در او سی دیم
 ضرب شد بر وزن فعلة صا فاعل مراد عین
 الفعل بار لام الفعل و ناء مؤنثه مضمومه علامت جمع مذکر
 ملتر و ضمیر فاعل نیست و ضمیر نحن یا انتم در ان مشر
 است با ستار جائز بی محلا صا فوع است تا فاعل مشبه
 فعل بوده باشد و ضمیر منفصل صا فوع از برای
 منکم مع الغیر و جمع مذکر مخاطب و جمع مذکر غائب
 نحن و انتم هم است و ضارب يك لفظ است صالح از
 برای سده معنی نحن ضارب انتم ضارب هم ضارب

صیغه جمع مذکر مکسر است از اسم فاعل از فعل

ثلاثی مجرد از باب تانی از ابواب ثلاثه اصوله که عبارت

از باب فعل بفعل بوده یا بشد صحیح و سائر ثلاثی

مجرد مبنی از برای فاعل موصوع از برای دلالت بر

اخبار از انصاف جمع مردان بصل و ضرب آنست

کافی از صیغه متکلم مع الغیر و صیغه جمع مذکر محاب

و صیغه جمع مذکر غائب چنانکه هرگاه متکلم مرد

باشد و خواهد اخبار غایب از انصاف خد یا مشاکله

دو نفر مرد یا زباده بصل و ضرب از خود و ایشان

گوید **لحن ضرب** یعنی ما شیم جمع مردان زننده و هرگاه

خواهد اخبار غایب از انصاف جمع مردان حاضر

بصل و ضرب از ایشان گوید **انتم ضرب** یعنی شما

جمع مردان زننده و هرگاه خواهد اخبار غایب از

انصاف جمع مردان غائب بصل و ضرب آنست

گوید **هم ضرب** یعنی ایشانند جمع مردان زننده

ضرب در اصل **ضارب** بود صیغه مفرد

مذکر بود خواستیم که صیغه جمع مذکر مکسر بنام

از اسم فاعل بناء واحد را ششستیم باین طریق که

الف را نقل کردیم در میان عین الف و لام الفعل و کسر

عین الفعل بر آن جهت مناسبت الف بدل بفتحه کردیم

ضارب جمع مذکر مکسر مشتق شد بصل و ضرب

تفعیل چون **ضارب** و **ضارب** از جهت رفع اشتباه

عین الفعل را مکسر بعد از مکسر مشتق کردیم **ضارب**

ایم جمع مذکر مکسر مشتق شد بصیغه مبالغه

چون **ضار** از جهت رفع شبهه فتنه فار الفعل

را بدل بضم که در **ضار** شد برون **فعال**

ضاد فا الفعل را در حین الف لانه علامت

اسم فاعل بار لا الفعل و ضمیر مخن با هم با هم در نا

مستتر است باستانه جانی بحال مرفوع است تا فا

فعل بود باشد و ضمیر منفصل مرفوع از بیانی منظر

مع الغیر و صیغه جمع مذکر مخاطب و جمع مذکر غائب

انتم و هم است **ضرب** بک لفظ است صالح

از برای سه معنی **ضرب** **ضرب** **ضرب** هم ضرب

ضرب صیغه جمع مذکر مکسر است از اسم فاعل

از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که

بعبارت از باب **فعل** بود باشد صحیح و سلی

ثلاثی

ثلاثی مجرد صبی از برای فاعل موضوع از برای

دلالت بر اخبار از انصاف جمع مردان بصد و ضرب

از خود و ایشان **گوید** کاف از صیغه متکلم مع الغیر

و صیغه جمع مذکر مخاطب و صیغه مذکر غائب

هرگاه متکلم مرد باشد و خواهد اخبار نماید از انصاف

خدا یا مشاکرت و نفس مردان یا زاده بصد و

ضرب از خدا و ایشان **گوید** **ضرب** یعنی شما

جمع مردان زننده و هرگاه خواهد اخبار نماید از انصاف

جمع مردان حاضر بصد و ضرب از خود و ایشان **گوید**

ضرب یعنی شما نیک جمع مردان زننده و هرگاه خواهد

نماید از انصاف جمع مردان غایب بصد و ضرب از خود و ایشان **گوید**

ضرب یعنی ایشانند جمع مردان زننده **ضرب** در اصل

ثلاثی

بود صیغه مفرد مذکر بود خواستیم که صیغه جمع
 مذکر مکتب بنا کنیم از اسم فاعل الف که علامه اسم
 فاعل بود حذف کردیم ضرب کنند جمع مذکر مکتب مشبه
 شد بصفة مشبهه چون خشن از جهت رفع اشتبا
 کسه را بدل بضمه کردیم زیرا که باشد ایضا جمع مذکر
 مکتب مشبه شد بصفة مشبهه چون کس از جهت رفع
 اشتباه فتحه فاء الفعل را بدل بضمه کردیم ضرب کنند
 ایضا جمع مذکر مکتب مشبه شد با سکن ثلاثی مجرد چون کس
 از جهت رفع اشتباه عین الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم
 ضرب کنند برودن فعل ضا د فاء الفعل را عین با و لام و
 الفعل و ضمیر نحن تا انتم هم در آن مستر است با
 اشتبا را جانی محلا مرفوع است تا فاعل شبهه مضبوطه شد

و ضمیر

وصیر منفصل مرفوع از برای متکلم مع الغیر و جمع مذکر ^طن
 و جمع مذکر غائب نحن و انتم و هم و انسه که مونت
 را بود ضا د فاء الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم
 صالح از برای سر معنی انما ضا د فاء الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم
 ضا د فاء الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم
 فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه که عبارت از انما
 و فعل مضارع بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد مبین از
 برای فاعل موضوع از برای دلالت بر الجار از انصاف یکن
 بعد و ضرب از او کاف از صیغه متکلم وحده و صیغه
 مفرد مونت حی طه و صیغه مفرد مونت غائبه چنانکه
 هرگاه متکلم زن باشد و ضا د فاء الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم
 بشهله بعد و ضرب از خد گوید انما ضا د فاء الفعل را مکتب بعد از مکتب مشبه کردیم

۱۳۹

خبر از ایشان کافر از صیغه منکم مع الغیر
و صیغه جمع موش فحاطبه و صیغه جمع موش
غائبه چنانکه هرگاه متکلم زن باشد و خواهد
اخبار غایب از انصاف خد بامسئالت و نفع
باز یاده بصد و ر ص از خد و ایشان گوید
این ضایع یعنی مائید جماعت زنان زنانه
و هرگاه خواهد اخبار غایب از انصاف جماعت
زنان حاضر بصد و ر ص از ایشان گوید
ایشان ضایع یعنی شما بید جماعت زنان زنانه
و هرگاه خواهد اخبار غایب از انصاف جماعت غائبه
بصد و ر ص از ایشان گوید هش صایع یعنی
ایشان زن جماعت زنان زنانه در اصل

کتاب

صایع بود صیغه مفرد موش بود خواهم
که صیغه جمع موش مصحح بنا کنیم اسم
فاعل الف و ناء که علامت جمع موش مصحح بود
در آخر شد و افریدیم و ضم الف و ناء
مناسبت الف بادل یعنی که دریم ضایع باشد
نار اولی دلالت صیغه بر نائیت فاعل فقط و الف
و ناء دلالت میبردند هم بر جمع و هم بر نائیت با و
جود بودن الف و ناء از ناء اولی مستثنی شدند هم
و ناء اولی را حذف کردیم ضایع شد بر وزن
و اعلای ضایع فاعل الف و ناء و علامت
اسم فاعل بر این الف و ناء الف و ناء و الف و ناء
اسم فاعل و ناء علامت اسم فاعل جمع موش

مفعول و ضمیری است یا رزق مفعول متصل بفعل لفظاً

مین بر صم یا امروزی است ناغاعد شبیه فغل بوده باشد و

صبر و تقصیر هر فوج از برای منتظم مع بغیر و جمع دوست

مخامره و جمع موت غايه و اثن و حواس صور و اللفظ

است صالح از برای سه معنی است و نام پادشاهان است

عن صوابه ضوابط بصلاحه جمع مدبره مكره

اسم فاعل ان مفعلانہ محمد و ان باب تاجہ از ابواب

ثلاثة اصول که عبارت از باب فعل و فعل بوده و مانند صلح

وہ سام نالانی محمد مسیحی ازیرا کے قائل موضع ان بدائع کے

برای خبر از اقصای جماعت زنان بعد از صرف از اینها

کافی است صیغه متکلم مع الغیر و صیغه جمع موصوفه و

سابقه جمع موب غا سیر چنانکه هرگاه مستم ~~مستمر~~ و زن باشد

مخاض

وخواهد اخبار نماید از انصاف خدا بامشایکت دو

نفر زن یا نه زیاده بعد و هر از خدا پستان گوید: x:

فمن صوابه يعني شيا ^ط جماعت من ان رزق و همگاه

عنوان الحاشية كولين اثنان ضواري اجتمع اليه

ذاتان زنده صواب در آمدن خبر بلور صیقله مفید

موت بود خواستم که صلوة جمع موت مکسر بکنیم

از اسم فاعل الفاعل علامت جمع نکسیر بود در صیغه

فار العهد وعين. العهد درس. وروح النقا وساكينين سنا

فما بين الف علامت جمع كبير والف علامت اسم فاعل

رفع الشفاء ساكنين الف اوله راقدا يواو كسر دهم

شند ناء وکات کسکه درو صرف و هیئت دلا و کما

بر اکثر و جوت منافات بود بین واحد و کثرت
 لهذا را حذف کردیم ضواعت شد بر وزن
 فواعل چون صیغه صیغه صیغه صیغه صیغه
 صیغه صیغه صیغه صیغه صیغه صیغه
 منع میشود حر و تنوین لهذا تنوین را حذف کردیم
 هم ضواعت شد بر وزن فواعل ضاء فاء الفعل
 و و او منقلب از الف علامت جمع تکثیر و الف
 ناله علامت اسم فاعل را عین الفعل با لام
 الفعل و ضمیر را ان با هاء در آن مسئل سبب
 جانی محل مرفوع است ^{شبه} فعل بود باشد
 ضمیر منفصل مرفوع از برای متکلم مع الغیر جمع
 موند غایب فی و اس و هین است و مقایسه از
 مقام

و جمع
 موند
 محال

مقامات در ذکر و بیان اسم مفعول است پس
 مکتوبیم ما که مفعول در لغت مفعول ما که است
 اسم مفعول از باب و فعل و معنی بجا آورده
 شده است و در اصطلاح اصطلاح اصطلاح اصطلاح
 یعنی اسم مفعول در اصطلاح عبارت از آنجا
 اسمی است که واقع شده باشد بر آن اسم فعل صادر
 از فاعل و انرا شش صیغه است سه مکرر بود و
 موند را بود آن سه یکی مکرر بود
 موند موند موند موند موند موند
 نام موند موند موند موند موند موند
 موند مکرر است از اسم مفعول آن فعل ثلاثی مجرد از باب
 تالی از ابواب ثلاثی اصول که عبارت از باب فعل مکرر

بوده باشد صحیح و سالم نلایه مجرد مبین از برای مفعول
 موضوع از برای کلاسی را اخبار از انصاف بیکر بوقوع
 ضرب بر او کافر از صلیغه منکلم و حاده و صلیغه مفر
 مذکر غلط و صلیغه مفر مذکر غائب چنانکه در کلام منظم
 صریح باشد و خواهد اخبار غایب از انصاف خدشهای بو
 قوع ضرب بر حد گوید تا مفعول بعد منم بایم زده
 شده و هرگاه خواهد اخبار غایب از انصاف بیکر بوقوع
 بر مفعول انت مفعول یعنی تو ای بیکر زده شده و هرگاه
 اخبار غایب از انصاف بیکر غائب بوقوع ضرب بر گوید
 و مضارع یعنی او است بیکر زده شده و مفعول در
 اصل لغز بود صلیغه مفر مذکر غایب و از فعل مضارع
 مجهول خواستیم که صلیغه مفر مذکر غایب یعنی

بیاکنیم
 اسم

مفعول

مفعول یا مضموم که علامت غلبت و حر
 استفعال بود از او الشن انداختیم و مضموم مضموم که
 علامت اسم مفعول بود بجا آوردیم و در نیم و شریف
 غلن که از مختصات و علامت غلبه اسم بر ملحق
 یا و ساختیم و سند مشتبه سند با اسم مفعول
 ان باب افعال چون ^{مکرم} ان جهت رفع اشتباه ضم
 میم بر ایدل بقیه در نیم مضر بکشد اسم مفعول
 مشتبه سند با اسم ن مان و مکان چون مفعول
 ان جهت رفع اشتباه فیه عین افعال بیکر بضمه که نیم مفعول
 چون اسم مفعول ان فعل نلایه مجرد بیرون مفعول
 استعمال شد و بیرون مفعول استعمال نشود و از افعاله
 عین الفعل را اشتباه کنیم و وای حاصل شده مفعول بکشد بیرون

مَقْطُوعَاتُ مَعْنِيٍّ مَفْتُوحَةٍ عَلَامَتُهَا سَمْعُ مَعْنَوِيٍّ ضَادُّهَا

المجلد اربعين الفصل فواو نكه وواو حاصل من اشياخ خضه

عين العقل بآلام العقل وتنبؤين تمكن ان تختصان وعلا

غامت اسم و صیغہ الہی است دیران مستراست باشنا

جائزہ حاصل ہوئے ہیں۔ فاعل تشریف فعل ہوئے ہیں۔

وہی مسطور مرقع از برای تمکّل و مقبّل مندرجی مخاطب

ومفرد مذکر غائب اولی و هو است مضربان

بأن لفظ است صالح في سبعة معاني فمن معانيه انهاء

مکتوبه بانها صلیحه ثلثیه مذکوره است از اسم

مفعول از فضل دانی محی در از باب تالی از ابواب ثلاثه

عیادت از باب عقل و فعل بود. باشد صحیح و سالم نماند

مفعول موصوع از برای الکالت

[illegible]

برای آن انصاف و دودمان بوقوع آن بر انسان کافی است

صليعة منتظم مع الغبر وصلعة ثلثة مدته فحاطب

صلواته نشیند که غائب جانان هرگاه منکم

باشند و خواهی اجاب نماید از انصاف خود بامستان

پای نقره دو فرغ ضرب بر خد و او گوید بحضرت

یعنی ما بایم در مردان ذرود شده و هرگاه خواهد

اخبار غاید از انصاف دوسر دان در سنده و هرگاه

اخبار بنامه از انصاف و دودم در این غایب بوفوع ضریب بران

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

توید احوال بسیار بخیر است و در وقت روز و شب

مصر ملک در اصل مصر بود صلحه مصر ملک بود

و اسمی که صفت تبلیه مدنی است

الفكر علامت، فلسفه بود. بانون فلسفه و عوص

۷
بعضی شده اند
و هرگاه خواص آنها
با اینها ضایع شود
ضرب به شمشیر
شکوه و هلاکت
اینهمه متأسفان
روم را حمله
شده است

تنوین در مفرح در آخر شریک او دریم و قه ما قبل الف را
 از جهت مناسبت الف بلا یفتحه که دریم مفرح شد
 بر وزن مفعول اسم مفعول علامت اسم مفعول
 ضار فار الفعل را عین الفعل و واو زانده و او و حاکم
 از اشباع ضمه عین الفعل و باء لام الفعل و الف را
 علامت ثلثیه و ضمیری است بارز مرفوع متصل
 بفعل لفظاً مبین بر سکون محلاً مرفوع است تاناء کمال
 شیه و فعل بوده باشد و لغت مکتوبه نون عوض از تنوین
 در مفرح و ضمیر مفضل مرفوع از برای متکلم مع الخبر
 و ثلثیه ملکه فی الخاطی و ثلثیه ملکه که غائب محض و ان
 و است مفعول لفظاً است صالح از برای معنی
 لغز مفرح و انتم مفرح و تو هم مفرح و صلیقه
 زخمی

جمع ملکه است از اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد از
 باب ثانی از البواب ثلاثی اصول که عبارت از یا فعل
 فعل بفعل بوده باشد و سلام ثلاثی مجرد مبین
 از برای فاعل موصوع از برای کلمات بر اخبار و
 صاحب از انصاف جمع مردان بوقوع ضربی
 ایشان کاف از صلیقه متکلم مع الخبر و صلیقه جمع
 مخاطب و صلیقه جمع من که مخاطب چنانکه متکلم
 مرد باشد و خواهد احاطه نماید از انصاف حد باشد
 دو نفر مرد یا زناده بوقوع ضربی بر ایشان گوید فی مرفوع
 یعنی شما را جمع مردان زده شدن و هرگاه خواهد
 نماید از انصاف جمع مردان مخاطب بوقوع ضربی بر ایشان
 گوید انتم مفرحون یعنی اینها جمع مردان زده شده

ما بین

طاص

شما را

فیه کما خواهد مضروبون در اصل مضروب بود صلیحه مفرده ملکه
 اخبار عالی اند
 انصاف جمع بود خواستیم که صلیحه جمع مذکوبه الینم از اسم مفعول
 مرفوع ضربه
 و اولی علاعت جمع مذکوبه بود بانون مفتوحه عوض
 بر انسان گویند
 از تشوین در مفرده در آخرش در اویم مفعولون
 یعنی هم مفعول
 شد بر وزن مفعولون مبین مفتوحه علامت اسم
 جمع مرفوع
 مفعول صادر فاء الفعل بر عین الفعل و او را نه
 و او حاضله از انشیاع ضمه عین الفعل یا لام
 الفعل و او علامت جمع مذکوبه ضمیری است بانه
 مرفوع منصل یفعل لفظاً مبنی بر سکون
 حالا مرفوع است تا فاعل نائب شبه فعل بوده
 باشد و وزن مفتوحه لون عوض از تشوین در مفرده
 و ضمیر منصل مرفوع از برای متکلم مع الغیر و جمع مذکوبه
 حاضر

طالب و جمع مذکوبه غائب فخر و انتم و هم است و انسه کنه
 موت را بود مضروبیده مضروب بان مفعولان مفعول یک لفظ
 است صالح از برای سده معنی از انچه وید است مفعول
 هی مضروب و هی مضروب صلیحه
 مرفوعه موت است از اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد
 از باب تان از ابواب ثلاثه اصواته عبارت از
 باب فعل یفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد
 صیغه از برای فاعل مفعول موضوع از برای مفعول
 بر اخبار از انصاف یکزن بوقوع ضرب بر و کاف از
 صلیحه متکلم و حال و صلیحه مفرده موت فاعله و
 صلیحه مفرده موت غائبه حیاله هرگاه منظم زن
 باشد و خواهد اخبار را باید از انصاف خدسهای

بوقوع ضرب بر خال گوید اما در بعضی قسم
 بکنند دره تن و هرگاه خواهد اخبار غایب از انصاف یکن
 جان و بوقوع ضرب بر گوید اما در بعضی قسم
 شد و هرگاه خواهد اخبار غایب از انصاف یکن
 آگوید مصرع یعنی او شکیله اندیشه شده مصرع در
 اصل مصرع بود صیغه مفرد مذکر بود خواستیم که صیغه
 مفرد مؤنث کنیم ان اسم مفعول است و علامت آنست که
 نخست در او تاء و قافیل تاء را بدل بفتحی که در مصرع
 بروزن مصرع اولیم و علامت اسم مفعول اخبار و الفاعل
 را بین خود و او را تاء و او حاصل از انست اخبار و الفاعل
 و بار نام المفعول و تاء مؤنث و خبره علامت آنست
 انما و هو در آن مستر است تا جایی که در مصرع تا

فان

تا بفاعل خبر فعلا و باشد و مصرع و فاعل و وقع
 انما و متکم و حال و مفعول و موت فاعله و مفعول و موت
 مصرع الانست مصرع و انما و لفظ است
 صالح از برای سه معنی است مصرع و تاء انما و تاء
 مصرع و انما مصرع و انما صیغه تثنیه مؤنث است
 از اسم مفعول از فعل ثلاثی بود از باب تانی و علامت آنست که
 از باب فعل و فعل بود با تاء و مسلم ثلاثی مجروری
 انما و مفعول موضوع از برای کالت بر اخبار از انصاف و
 نفر زن بوقوع ضرب بر ایشان کافی است صیغه تثنیه
 و صیغه تثنیه مؤنث فاعله و صیغه تثنیه مؤنث فاعله
 جانکه هرگاه متکم و خواهد اخبار غایب از انصاف یکن
 بل بفرست بوقوع ضرب بر خال و آگوید مصرع و

انصاف جماعت زنان بود و ضرب بر اینسان کای
 از صیغه متکلم مع الغیر و صیغه جمع موصوفه فاعله
 جمع موصوفه غایبه چنانکه هرگاه متکلم زن باشد خواهد
 اخبار نماید از انصاف خود با شما که است و بوزن بانها
 بوقوع ضرب و ایشان گوید که موصوفه یا موصوفه
 ما هم جماعت زنان زده شد و هرگاه خواهد اخبار نماید
 از انصاف جماعت زنان حاضر بوقوع ضرب بر اینسان
 گوید یعنی شما نیز جماعت زنان زده شد و هرگاه
 خواهد اخبار نماید از انصاف جماعت زنان غایبه گوید

فهرست
 اخبار
 از انصاف
 جماعت زنان
 حاضر بوقوع ضرب
 بر اینسان
 گوید
 یعنی شما نیز
 جماعت زنان
 زده شد

بر اینسان گوید است و موصوفه یا موصوفه
 جماعت زنان زده شد و موصوفه یا موصوفه
 گوید موصوفه یا موصوفه موصوفه یا موصوفه
 یعنی شما نیز جماعت زنان زده شد

جمع موصوفه یا موصوفه یا موصوفه یا موصوفه
 که علامت جمع موصوفه بود در هر دو صورت
 و ضم ما قبل الف را از جهت مناسبت الف باله بقیه
 که هم موصوفه بتات شد تا و الی دلالت میابد بر فاعل
 فاعل فقط و الف و ناء هکذا میابد نه هم بر جمع و هم
 نائیه با وجود بودن نون الف و ناء از ناء اول مستغنی
 شدن و ناء اول را حذف کردیم موصوفه بتات شد بر فاعل
 مفعولات مبهم مفعوله علامت اسم موصوفه و مفعول
 الفعل را و عین الفعل را لام الفعل و و ناء اول را و ناء
 از انصاف ضمه عین الفعل را بر لام الفعل و ناء اول را
 جمع موصوفه یا موصوفه یا موصوفه یا موصوفه
 بر اینسان گوید است و موصوفه یا موصوفه یا موصوفه یا موصوفه

۱۰

جمع

حال مرفوع است تا فاعل نانا فاعل شبه فعل بوده
باشد و تا و منوره مضمومند علامت جمع موصوف
مصحح و ضمیر منفصل مرفوع از برای متکلم مع العی و
جمع موصوفه فاعله جمع موصوف غاشیه فاعل و العی و
است موصوفه بک لفظ است صالح از برای موصوف
العی و منوره مضمومند موصوفه موصوفه و صواب
صلوحه جمع موصوف مکسر است از اسم موصوف از فعل
تلا ت جمع موصوف تا فاعل از ابواب تلا ت اصول کبریه
از باب فاعله فعل بوده باشد صحیح و سالم تلا ت موصوف
صبت از برای موصوف موضوع از برای کلمات بحکم
از اتفاق جامع زنان مرفوع صواب بهر انسان کافی
از صلبه مکالم مع العی و صلبه جمع موصوفه فاعله

65159

و صیغه جمع مکتوب غائبه چنانچه هرگاه متکلمین
باشند و خواهد اخبار نماید از انصاف خود بایشان
دو نفر زن یا زن یا نه بصدور خبر بایشان
گوید خبر مصائب یعنی ما ای جماعت زنان دده
شده و هرگاه خواهد اخبار نماید از انصاف جماعت
زنان حاضر بوقوع خبر بایشان گوید انصاف
یعنی شما ای جماعت زنان دده شده و هرگاه خواهد
اخبار نماید از انصاف جماعت زنان غایبه بوقوع
خبر بایشان گوید خبر مصائب یعنی ایشان
جماعت زنان دده شده مصائب در اصل مصائب
بود صیغه مفرد مکتوب بود خواستیم که صیغه جمع
مکتوب ماکثر بیا کنیم از اسم مفعول الفکر علامه

جمع تکسر بود در میان غار الفعل و عين الفعل
 در او را دریم و ما قبل الف را از حجة مناسب الف
 در ادیم مضارع و کسند ضمه ما قبل و او را بدلیس
 دیگر دریم و کسند و او ساکن ما قبل و کسند
 بیانشند مضارع شد اجتماع ثلاث کسرات شد
 و اجتماع ثلاث کسرات در کلام عرب نقل بود لهذا
 با و را حذف کریم مضارع شد ثلاث میانه بر
 وحدت و قبت ثلاث میانه بر کثرت و چون منافا
 بود بین وحدت و کثرت لهذا نار احذف کریم
 مضارع شد برون مقاعل چون صیغه مقال
 صیغه مضارع است و صیغه مضارع غیر
 است و از غیر مضارع منع جر و تنوین لهذا تنوین
 حذف
 بعد

حذف کریم و تضاریر شد برون مقاعل
 مفتوحه علامت اسم مفعول ضار فاء الفعل الف
 علامت جمع تکسرین و عين الفعل با و را لا ضم الف
 و الف علامت جمع و تنوین است با و را نه فروع
 متصل بفعل لفظاً مبنی بر سکون و لا مفعول است
 ناقاً علی شیه فعل ماضی و ضمیر منفصل برون
 از بدایه متکلم مع الغیر و جمع صوتی مختصه و جمع
 صوتی غایب عن و انش و کثرت است و مقام است
 در مذکر و بیان امر است لیس میانه ما را امر و لفظ
 مصدر امر بامر و بعضی فروع است و در امر
 حلیه کن شخص عالی است از دایره فعل امر
 استعمال و بلندی و امر بر دو قسم است امر غالب
 امر

و مقام است

وامر حاضر اما قسم اول که عبارت از غایب

بوده باشد انرا هشت صیغه مذکور بود و سه

موت را آنست که مذکور بود لیضرب لیضربا

لیضرب یعنی باید بنزد او بکشد و غایب در زمانه

حال صیغه مفرع مذکور است از امر غایب از فعل

تلاان حج از باب تانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت

از باب فعل یفعل بود باشد صحیح و سالم تلاان بحرف جیم

از برای فاعل موضوع و از برای کالات به اخبار انرا

ضرب صادر از یکدخا فک در زمانه در اصل یضرب

بود صیغه مفرع مذکور غایب بود از فعل مضارع انرا

فعل تلاان بحرف د از باب تانی از ابواب ثلاثه اصول

که عبارت از باب فعل یفعل بود باشد خواستیم که

صیغه
بعده

صیغه مفرع مذکور است از امر غایب لام ماضیه

علاست امر غایب بود در اول تن در او و در عین

مگر لفظا و معنای لفظا عمل که حرکت اخر الجزیه ساق

معنای عمل در خبر باید باشد که لیضرب شد بر وقت

لیضرب لام ماضیه علامت امر غایب عبارت مفرع علامت

علیت و صرف استقبال ضارفا بالفعول عن الفعل

باز لام الفاعل و هو و مراد مستر است باسما جانک

و لام مفعول است فاعل عدل بوده مانده لوضه و منفذ

از برای مفرع مذکور غایب هو است لیضربا یعنی

باید بزنند انسان دو صورت غایب در زمان حال صیغه

تلاان موت مذکور است از امر غایب ان و در تلاان بحرف د از

باب تانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از ابواب فعل یفعل

بوده باشند صحیح و سالم نداشتن خبری در مینه از برای فاعل
 موصوع از برای کلمات بر طایب ضرب صادر از دو وجه
 غایب در زمان حال در اصل تقریر آن بود صلیحه تلبیه
 مدرک غایب بود خواستیم که صلیحه تلبیه مکتوباً بنویسیم
 از امر غایب کلام مکتوبه که علامت امر غایب بود در اول
 در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنای فعل عمل کرد فاعل
 عوض از آن تغییر بحر می ساخت کرد معنای عمل کرد خبر
 را بدید با شهادت لیضرا شد بر وزن لیفعل کلام
 مکتوبه علامت امر غایب و یاء مفتوحه علامت غایب
 و یاء استقبال ضاد فاء الفعل را بعد از الف
 بار اول در الف و الف و الف علامت تلبیه و ضمیر بیست
 بار دوم در ف و ف و ف علامت مینه بر سکون و خلا
 مرفوع

مرفوع است تا فاعل فعل بود باشد و ضمیر مضطر
 مرفوع از برای تلبیه مکتوبه غایب و تلبیه مکتوبه غایب
 هما است لیضرا یعنی باید بر نذر انسان
 جمع مکتوبه غایب در زمان حال صلیحه جمع مکتوبه
 از امر غایب از فعل نداشتن خبری از برای فاعل اول
 نداشتن اصول که عبارت از باب فعل یفعل بود و تلبیه
 صحیح و سالم نداشتن خبری در مینه از برای فاعل موصوع
 از برای کلمات بر طایب ضرب صادر از جمع مکتوبه
 غایب در اصل لیضرون بود صلیحه جمع مکتوبه
 بود از فاعل مضارع خواستیم که صلیحه جمع مکتوبه
 بیانیم از امر غایب کلام مکتوبه که علامت امر غایب
 بود در اول و لیس در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنای
 لفظ

لفظاً على كذا نون حروف از سر فتح را بجز میساقط کرده
 معناه عمل که در حیرت باید باشد و السه و یوشد بروزن
 لبه فعل لام مکتسبه علامت امر غایب و یا مقتضی
 علیت و حرف استقبالی ضار فاء الفاعل اعین الفعل
 بلام الفاعل و او علامت فو او علامت جمع مذکر و صریح
 است باین مرفوع متصل بفعل لفظ مینه بر سکون
 محل لام مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر مفضل
 مرفوع از امرای جمع مذکر غایب هم است و انشاء لفظ
 را بود **لِيُضْرِبَ لِيُضْرِبَ لِيُضْرِبَ**
 یعنی باید بزند او بکرت غایب در زمان حال یا صلحه
 مفهومت است از امر غایب از فعل ثلاثی مجرد از
 باب تانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب
 فاعل

فعل بفعل بوده باشد صلح و سلام ثلاثی مجرد مینه
 از برای فاعل موصوع از برای کالات بر طایفه
 صادر از بکرت غایب در زمان حال در اصل
 ضرب بود صیغه مفهومت غایب بود از فعل
 مضارع خواستیم که صلح مفهومت بیا لیم از
 امر غایب لام مکتسبه علامت امر غایب بود
 در اولش در او را دیم و علامت لفظاً و معاً لفظاً
 علامت حرکت اخرا بفتح و ساقط کرده معناه
 که خبر را باید بیاورد **لَتَضْرِبَ** شد بروزن
 لفظ لام مکتسبه علامت امر غایب و تا مقتضی
 علامت علیت و حرف استقبالی ضار فاء الفاعل اعین
 بلام الفاعل و ضمیر در آن مستتر است باین

جائز می باشد صرفه است نافع عمل فعل یوده باشد
 و ضمیر منفصل صرفه از برای مفرد مؤنث غائبه
 هی است **لِتَضْرِبَنَّ** یعنی باید بزنند ایشان
 در زمان غائبه در زمان حال صیغه تثنیه مؤنث
 غائبه است از امر غائب از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی
 از ابواب ثلاثیه اصولی که عبارت از باب فعل مضارع
 بعد ماضی و حال و مستقبل و سائر احوال و ضمیر از برای
 فاعل هو و مفعول از برای مفعول به و ضار و ضری و ضای
 از دو زمان غائبه در زمان حال و اصل **لِتَضْرِبَنَّ**
 بود صیغه تثنیه مؤنث غائبه بود از فعل مضارع
 خواستیم که صیغه تثنیه مؤنث بنا کنیم از امر غائب
 لام ماضیه که علامت امر غائب و امر اولی

در امر جمع

در امر جمع دو عمل کرد مضارع و مضارع
 کرد نون عوض از امر غائبی ساقط کرد و مضارع
 عمل از خبر باید باشد **لِتَضْرِبَنَّ** یعنی
 لت فعل لام مکسوره علامت امر غائب و تاء مفتوحه
 علامت غیبت و حرف استقبال ضار فاعل الفاعل
 عین الفعل و لام الفعل و الف علامت تثنیه و
 ضمیری است با مرز صرفه متصل بفعل مضارع
 ساقط فعل صرفه است نافع عمل فعل یوده باشد
 و ضمیر منفصل صرفه از برای تثنیه مد لغایب تثنیه
 غائبه هم است **لِتَضْرِبَنَّ** یعنی باید بزنند ایشان
 جماعت زنان غائبه در زمان حال صیغه جمع مؤنث
 از امر غائب از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثیه

۵۷

اصول که عبارت از باب فعل یفعل بوده باشد
 صحیح و سالم تلافی خورد صیغه از برای فاعل موصوفه از
 برای دلالت بر ضلیه صریح صادر از جماعت زنان
 غایبه در زمان در اصل **لیضربن** بود صیغه

جمع مونث غایبه بود و صیغه از فعل مضارع
 خواستیم که صیغه جمع مونث بنا کنیم از امر غایب بود
 در اولش در اول و دوم لفظاً عمل تار معنائی که
 خیر را بدینا نشاء له **لیضربن** شد بر
لیفعلن لام مکسوره علامت امر غایب و یاء

مفتوحه علامت غایت و حرف استعجاب ضاد فا
 الفعل را عین الفعل بلام الفعل و نون مفتوحه
 علامت جمع مونث و ضریبی است باین زمان و صیغه
 یفعل

یفعل لفظاً صیغه بر فتح محلاً مرفوع است تا فاعل فعل بود
 باشد و ضریب مستفصل مرفوع از برای جمع مونث غایبه
 هست است و اندک حکایت نفس مشکلم را بود که
لا اضرب لیضرب یعنی باید بزنم

من باین معنی متکلم و حده است از امر غایب از فعل
 تلافی خورد از باب تانی از ابواب تلافی اصول که عیاد
 از باب فعل یفعل بود باشد صحیح و سالم تلافی
 خورد صیغه از برای فاعل از برای دلالت بر طلب

ضرب صادر از یکم و متکلم یا یکزن متکلم در زمان
 حال در اصل **اضرب** بود و صیغه متکلم و حده
 بود از فعل مضارع خواستیم که صیغه متکلم و حده
 بنا کنیم از امر غایب لام مکسوره علامت امر غایب

بود در اولش در آن ~~در آن~~ دو عمل که لفظاً و معنایاً
 عمل در حرکت آخر می باشد ساقط کرد معنای
 که خبر را بداند باشد **لا اضرب** شد
 بر وزن **لا افعل** علامت مسوود علامت امر غائب
 و یا مفتوحه علامت همزه مفتوحه علامت متکلم
 و حله ضاده الف و عین الفعل یا لام الفعل و
 خبر آن در آن مستتر است باشد **لا اضرب** واجب
 محلا صرفه است نافع فعل فعل بود باشد و
 خبر منفصل صرفه از برای متکلم و حله
 انما است **لا اضرب** یعنی باید بر زمین مادر و
 باد و زنان یا کله و یک زن با جمع مردان و جماعت
 با جمع مردان و زنان در زمان حال در اصل

منه

متکلم مع الغیر است از فعل مضارع از فعل تلام
 از باب تانی از ابواب تلامه اصول که عبارت از باب
 فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم تلامه فخر
 صبیح از برای فاعل موضوع انما بر کمال التبر
 طلب صریح صادر از ~~در آن~~ و مردان مادران
 یا کله و یک زن با جمع مردان و جماعت زنان با جمع
 و زنان در زمان حال در اصل **لا اضرب** بود
 صلح متکلم مع الغیر بعد از فعل مضارع خواستیم
 صلح متکلم مع الغیر بنا کنیم از امر غائب علامت مسوود
 که علامت امر غائب در اولش در آن ~~در آن~~ دو عمل
 که لفظاً و معنایاً عمل که حرکت آخر می باشد ساقط کرد
 معنای که خبر را بداند باشد **لا اضرب** شد

۵۹

بروزن **افعل** هیه مکتوبه هیه و صل صادق
 الفعل بر عین الفعل بارلام الفعل و ضمیراته
 در آن مستتر است باینکه و احسن حال مفعول است
 تا فاعل فعل بود یا شد و ضمیر مفعول مفعول از برای
 مفعول مفعول که مخاطب است است **أخبر** یعنی خبر
 شمار و مردان حاضر و مردان حاضر در زمان حال
 صیغه ایست مشترک فیما بین صیغه تکیه مذکر
 مخاطب و تکیه مؤنث مخاطبه آن امر حاضر
 فعل ثلاثی و در از باب تا آن ابواب ثلاثی
 که عبارت از باب و فعل فعل بوده باشند صحیح
 و سالم ثلاثی و خبر و خبر از برای فاعل موصوع آن
 برای دلالت بر صیغه آن تصانف صلیب خبر
 صادر

صادر از دو مردان حاضر در زمان حال باینکه
 آنکه صیغه تکیه مذکر مخاطب بعد باشد و
 موضوعات برای دلالت بر صلیب صادر
 از دو مردان حاضر در زمان حال باینکه
 صیغه تکیه مؤنث مخاطبه بوده باشند و بنا
 اول که صیغه تکیه مذکر مخاطب بوده باشد
 در اصل **تخبر** آن بود صیغه تکیه مذکر
 مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم که صیغه
 تکیه مذکر باینکه این امر حاضر و مضارع
 علامت خطاب و صرف است و مذکر بود از اولش
 انداختیم فخر باینکه ما و خبریم سالک ابتدای سال
 حال بود و محتاج شدیم به خبر و وصل خبر باینکه

ساکن کردیم مکسوره هزه وصل مکسوره در
 اولش **افعل** در آوریم و نون عوض برقی
 بوقی ساقط شد **أَضْرِبُوا** بدون **أَفْعِلُوا**
 هزه مکروه هزه وصل ضا **ضار** الفعل را بجز فعل
 بالامر الفعل والفعل ثانی و ضمیری است باز
 مرفوع منقل بفعل **لِفَضَائِلِهِمْ** بر کون
 مرفوع است اما فا عله مرفوعه ضمیر منقل
 مرفوع را برای تنبیه مذکر مخاطب و تنبیه صفت
 مخاطبه انما است **أَضْرِبُوا** یعنی بزنید شما
 جمع مردان حاضر در زمان حال صیغه جمع مذکر
 است از امر حاضران فعل قد را از خبر دانای ثانی
 از ابواب تدانیه اصل که عبارت از ابواب فعل
 بفعل بوده باشند صحیح و سالم تدانیه و صیغه امر
 و کلام

بدان فاعل موضوع از این حالات بر طلب قه
 صادر از جمع مردان حاضر در زمان حال
 اصل **تَضْرِبُونَ** بود صیغه جمع مذکر
 مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم که صیغه
 جمع مدله بنا کنیم از امر حاضران مقتضی که علامت
 خطاب و صرف استقبالی بود از اولش انداختیم
 نصر جان بعد تا اگر در جمع ساکن ابتدا و ساکن محال
 بود مخارج شدیم بجز وصل نصر جان ساکن کردیم
 مکسوره هزه وصل مکسوره در اولش در آوریم و
 نون عوض برقی ساقط شد **أَضْرِبُوا**
 هزه وصل ضا **ضار** الفعل را بجز الف

و واو علامت جمع مذکر و ضروی است
 بار و مرفوع متصل بفعل لقضا منی بر
 سکون محل مرفوع است تا فاعلا و فعل بوده اند
 منفصل مرفوع از برای جمع مثال کرم
 هم است و آنست که مثل کرم بود موت را بود
اَضْرِي اَضْرِي اَضْرِي
 یعنی بگو بگو بگو در زمان حال صیغه مرفوعه
 موت است از اضر حاضر فعل ثلاثی مجرد از باب
 ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب
 فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد صیغه
 برای فاعل موصوع از باب کلمات و احوال
 طلب ضرب صادر از بگو تا ناسخ در زمان

حادث را اصل **اَضْرِي** بود صیغه
 مفرد موت مخاطبه از فعل مضارع خوا^{ستم}
 که صیغه مفرد موت بنام از امر حاضر
 تا، مفتوحه که علامت خطاب و حرف
 استفهام بود از اولش انداختیم فقره بعد
 تا که دریم ساکن ابتدا بر ساکن حال بود و محتاج
 به هم وصل فقره بعد ساکن که دریم مکسوره
 وصل مکسوره در اولش در او و ریم و نون
 موصوفی بوقی سابقه **اَضْرِي**
اَضْرِي مکرر مکسوره
 وصل ضاد فاء الفعل را عین الفعلا به لام الفعل
 و بار ساکنه علامت مفرد موت می باشد

وضمیری است باری مرفوع متصل بفعل الفما
 مبنی بر سکون محل مرفوع است تا فاعل ^{باشد} فعل بوده
 و صبر منفصل مرفوع از برای مفعول موبن مخاطبه
 انت است **أضربا** یعنی بنیدل تمام و صبر
 باد و زنان حاضر در آن ماب حال صیده البسه
 مشترك فاعل صیده ناسیه مال که فاعل
 و تاء موبن مخاطبه از امر حاضر و فعل
 ثلاثی مجرد از باب تانی از ابواب ثلاثه اضر
 که عبارت از باب فعل یفعل بوده باشد صحیح
 و سالم نکرته مجرد مبیح از برای فاعل موصوف
 از برای کلمات بر طبع صوب صادر از
 مردان **حاضر** در زمان حال بنابر آنچه
 صیده

صیده ناسیه موبن مخاطبه بوده باشد و بنا
 نکه که صیده ناسیه موبن مخاطبه بوده باشد
 در اصل **ضربان** بود صیده ناسیه
 موبن مخاطبه بود از فعل مضارع خواستم
 که صیده ناسیه موبن ناسیه از امر حاضر
 تا مفتح که علامت خطاب و حرف اتصال
 بود از اولش انداختم نصر عابد تا آخر کین
 اتل و ساکن محال فحاح ناسیه همزه
 وصل نصر عابد ساکن که هم مکسور هم وصل
 مکسور هم اولش در او هم و نون عوض
 فتح بوقع ساقط شد **أضربا** ناسیه روزن
افعل همزه مکسور همزه وصل ضاد فاعل

لما عین الفعل بلام الفاعل والفعل متطبیق
وضمیری است بابت مرفوع متصل بفعل لفظاً
مبنی بر سکون محلا مرفوع است تا فاعل فعل
بوده باشد و ضمیر منفصل مرفوع از برای تلبیه
مذکر مخاطب و تلبیه موت مخاطب انما است
أضربین یعنی بر نند شما جماعه خیالاً
در زمان حال صلح جمع موت مخاطب
است از امر حاضر از فعل ثلاثی در باب تانی
ایواب ثلاثی اصول که علامت از باب فعل
بفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی مجرد
مبنی از برای فاعل موصوع از برای دلالت
بر طلب ضرب صادر از جماعت زتان حاضر

در زمان

در زمان در اصل تضربین بود و صیغه
جمع موت مخاطب بود از فعل مضارع خوا
خواستیم که صلح جمع موت بنا کنیم از امکا
تاء مفتوحه که علامت خطاب و خوف
استقبال بود از اویش الا ختم نصره بعد
تاء که عیم ساکن ابتداء بسان محال بود و محتاج
شدیم بهمزه و ضلایض بما بعد ساکن که دریم
مکسوره هزه وصل مکسوره در اویش در اویش
أضربین شد بر وزن **افعلن هزه**
مکسوره هزه وصل ضا د فاء الفعل من الفعل
بلام الفعل و تون مفتوحه علامت جمع موت
وضمیری است بابت مرفوع متصل بفعل لفظاً

مبني بر فتح محلاً مرفوع است تا فاعله
فعل بوده باشد و ضمير مضارع مرفوع از برای جمع مؤنث
مخاطبه است و مقفات ^{سبع}
از مقامات دیر دله بیان نهی است پس میگویند
ماله نهی در لغه مصدر نهی ینکهی است و مجعنه
کبار داشتن است و در اصطلاح طلبی طلب
العالی من الدانی ترك الفعل علی سبیل الاستیفاء
یعنی نهی در اصطلاح طلبی کردن شخص را
است از شخص در ترك فعل در حالتی که
طلب آن شخص عالی بر سبیل استعمال و بلند
باشد و ایضا نهی را چهارده صیغه است شش تنه
و غایبه را بود و شش تنه مخاطب و مخاطبه را بود

و دو حکایت نفس متکلم را بود انشعش که
عائیه و عائیه را بود سته مذکر را بود و سته مؤنث
را بود انشعش که مذکر را بود لا یضرب
لا یضرب لا یضرب لا یضرب یعنی
نزدند او بیکد عائیه در هر زمان حال یا ایند صیغه

صیغه منفرد مذكر غائب است از فعل نهی اما از باب بیان
فعل ثلاثی مجرد مبین از برای فاعل موضوع اما صیغه ثانی
برائے کمال است بر حسب طریقت که ضرب ضعیف و ساقط
صادر از کبریا غایب در زمان حال یا آینده

در اصل یضرب بوسیله صفحہ مذکور
بنیم خواستیم کہ صیغہ صفحہ مذکور غائب بنائیم
از فعل ہی لا و نا هید در اولش در او را بیم

دو عمل که لفظاً و معنایاً لفظاً عمل کرده است آخر
 بحر می ساقط کرده معنایاً عمل کرده خیر باید باشد
 یا نشاء کرده **لَا يَضْرِبُ** شد برون : : :
لَا يَفْعَلُ **لَا يَلْزَمُ** ناهیه و باره مفتوحه : :
 علامت غلبت و حروف استقبال ضا و فاء الفعل
 مراد عین الفعل یا لام الفعل و ضمیر هو در آن
 مشترک است با شاء جاری می محل مرفوع است نا
 تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منضم مرفوع آن
 بر آن موقوف مذکر غائب هو است **لَا يَضْرِبُ** یا عینه
 نزنند ایشان دو موهان غائب در زمان حال
 یا اینده صیغه تنسیخ مذکر غائب است از فعل
 نهی از فعل نزنند بحر در باب شاء از ابواب ثلاثه

اصول

اصول که عبارت از باب فعلی فعل بود یا
 صحیح و سالم ثلاثی مجرد مبتنی از برای فاعل
 موضوع ابراء دلالت بر ضلیب نزل صوب ضا
 از دو موهان غائب در زمان حال یا اینده
 در اصل **يَضْرِبَانِ** بود صیغه تنسیخ مذکر
 بود از فعل مضارع **يَضْرِبُ** استیم که صیغه ثلاثه
 مذکر غائب تنسیخ از فعل نهی **لَا يَضْرِبُ** در او
 اولش در او را جمع دو عمل لفظاً و معنایاً لفظاً :

عمل کرده برون عوصی بر رفع بحر می ساقط کرده معنایاً
 عمل کرده خیر باید باشد یا نشاء کرده **لَا يَضْرِبُ**
 شد برون **لَا يَفْعَلُ** **لَا يَلْزَمُ** ناهیه و باره
 مفتوحه علامت غلبت و حروف استقبال

ضاد فاء الفعل را عین الفعل بلام الفعل
والاعلامت تلتیه و ضری است بانه مفعول
منطوق فعل لفضا مبنی بر ساون محلا و مفعول
است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منضم
مفعول از برای تلتیه ملاک غائب و تلتیه متو
هاست **لَا يَضْرِبُونَ** یعنی نزد ایشان جمع
مردان غائب در زمان حال یا اینک صیغه جمع
ملاک غائب از فعل **يَضْرِبُونَ** از فعل ثلاثی
مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که
عبارت از باب فعل به فعل بوده باشند صحیح
و سیام ثلاثی مجرد مبنی ابرائے فاعل موضوع ان
برائے دلالت بر ضلیت زک ضد صاد در ان

جمع مردان

جمع مردان غائب در زمان حال در اصل
يَضْرِبُونَ بود صیغه جمع ملاک غائب بود
از فعل مضارع و استیم که صیغه جمع ملاک
بناتیم از فعل **يَضْرِبُونَ** لای زاید در اولش
در او ریم دو عمل کرد لفضا و معنای فضا عکس
نور عوص و **يَضْرِبُونَ** ساقط کرد معنای عکس
ضرب و بدل بانسا و **لَا يَضْرِبُونَ** برون
لَا يَفْعَلُونَ الا لای زاید و بایر مقصود
علامت غلبت و حرف استفعال ضاد فاء الفعل
را عین الفعل بلام الفعل و و او عارض
جمع ملاک و ضری است بانه مفعول منطوق
فعل لفضا مبنی بر ساون محلا مفعول است

نافاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل من فروع
 انبرائی جمع مذکر غائب هم است و انسته که
 موقت را بود **لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْهَا**
لَا يَضْرِبُنْ لا تضرب یعنی نزنند او بگویند
 غایبه یا نوزنی نویزند حاضر در همان حال یا اینها صیغه
 است مشترک فیما بین صیغه مفرد موقت غایبه
 و صیغه مفرد مذکر مخاطب از فعل لغی از فعل
 ناله مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصوله
 عبارت از باب **فعل بفعل** بوده باشد صحیح
 و سالم ناله مجرد میسر انبرائی فاعله موضوع
 انبرائی دلالت بر اخبار طیب ترک فعل ضرب
 صادر از یکنون غایبه در زمان حال یا اینها بنا بر
 اینیم

انیا صیغه مفرد موقت غایبه بوده باشد
 و موضوع انبرائی دلالت بر طیب ترک ضرب
 صادر از یکنون حاضر در زمان حال یا اینها بنا بر
 صیغه مفرد مذکر مخاطب و بنا بر اوله
 صیغه مفرد موقت غایبه بوده باشد در اصل
تَضْرِبْ صیغه مفرد موقت غایبه و امر
 فعل مضارع خواسیم که صیغه مفرد موقت غایبه بنا
 از فعل لغی از باب ثانی در ابواب ثلاثه اصوله
 لفظاً و معنایاً **فَصَاعِلْ** در حرکت آخر می ساقط
 کرد معنای که در خبر باید یا بشاید که **لَا تَضْرِبْ**
 شد بر وزن **لَا تَفْعَلْ** لا تفعلا بنا بر اینها و تاء
 مقروحه علامت غیبت و عرف استفعال ضاد

صاد فار الفعل براء عن الفعل باء لام الفعل
 وضمير هو زمان مستتر است بآسيا بر جانی محال
 مرفوع است با فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفعول
 مرفوع از برای مفرد مونت غائبه است
لا تضر يا یعنی نروند ایشان و زنان غایب
 بانزید شمع و مردان حاضر یا د و زنان حاضر در نما
 حال یا اینک صیغه است مشترک فیما بین صیغه
 تائید مونت غایبه و صیغه تائید ملاک مخاطب
 و صیغه تائید مونت مخاطبه از فعلی که از فعلان
 مجرد از باب سکنی از ابواب ثلاثه اصول له عباده
 از باب فعل بعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثه
 مجرد مبنی از برای فاعل موضوع از برای دلالت
 بر طلب

ببر طلب ترك ضرب صادر از د و زنان غایبه در نما
 حال یا اینک بنا بر اینکه صیغه تائید و تائید
 بوده باشد و موضوع از برای دلالت بر طلب ترك
 ضرب صادر از د و مردان حاضر در زمان حال
 یا اینک صیغه تائید ملاک مخاطب بوده
 باشد و موضوع از برای دلالت بر طلب ترك ضرب
 صادر از د و زنان حاضر در زمان حال یا اینک بنا
 اینک صیغه تائید مونت مخاطبه بوده باشد و بنا بر اول
 که صیغه تائید مونت غایبه بوده باشد و بنا بر اصل
تضر يا بود صیغه تائید مونت غایبه
 بود از فعل مضارع خواستیم که صیغه تائید مونت
 غایبه بنا کنیم از فعلی که از برای دلالت بر طلب

دو عمل کرد لفضا و معنای فضا عمل کرد تون عوض
 رفعتی را بحر می ساقط کرد معنای عمل کرد حیر را بدل
 یا نشاء کرد **لَا تَضْرِبَانِ** تندر روزن **لَا تَقْعَلِ** **لَا تَزَانَا** هید و تاء مفتوحه علامه
 غلبت و حرف کشید از ضاد فاء الفعل را و عمل الفعل
 با کلام الفعل و الف علامت نلته و ضمیر است
 بانه مومر فوع متصل بفعل لفضا صیده بر سكون
 محالاً مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر
 منفصل مرفوع از برای نلته مدکر خائب و نلته
 صوت غائبه ها است **لَا يَضْرِبَانِ** یعنی
 نلته ایشان جماعت زنان غائبه در زمان حال
 یا اینکه صلیغه جمع صوت غائبه است از امر حاضر
 از فعل

از فعل تدریجی بحر از باب تالیه انرا ابواب
 تالیه اصول که عبارت از باب فعل یفعل یؤن
 صحیح و سالم تالیه بحر صیده انرا بدل
 فاعل موضوع از برای دلالت بر طلب ترك
 ضرب صادر از جماعت زنان غائبه در زمان
 حال یا اینکه در اصل **يَضْرِبَانِ** بو صلیغه جمع
 صوت غائبه است بود از فعل مضارع خوا
 خواستم که صلیغه جمع صوت غائبه بفرستیم انرا
 از فعل نه لار فاهیه در اولس در اول و ردیم که
 لفضا عمل کرد معنای عمل کرد **يَضْرِبَانِ**
 حیر را بدل یا نشاء کرد **لَا يَضْرِبَانِ**
 شد بودند **لَا يَفْعَلْنَ** لار فاهیه و عباد

VI

وباء مفتوحه علامت علیت و حرف سبیل
 ضاد فاء الفعل مراد عین الفعل بلام الفعل و یون
 مفتوحه علامت جمع موبت و صحابی است
 باری مرفوع متصل بفعل لفضله صیغه مثنی
 علامت مرفوع استنا فاعل فعل بوده باشد و خبر
 منفصل مرفوع از برای جمع موبت غایبه هست
 و اشش که مخاطب و مخاطبه را بود
 سه مدکر را بود و سه موبت را بود انسه که
 مدکر را بود **لَا تُضْرِبْ لَا تُضْرِبْ**
لَا تُضْرِبُوا لَا تُضْرِبُوا یعنی نزنند او بکری
 با نزن نو یکم حاضر در زمان حال یا اینده صیغه انسه
 مشرک فیا بین صیغه مرفوع موبت غایبه و صیغه
 مرفوع

مفرد مدکر مخاطب از فعل که از فعل
 ثلاثی مجرد از باب ناسی از ابواب ثلاثی
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بوده
 صحیح و سالم ثلاثی مجرد صیغه انبرای که
 فاعل موضوع انبرای که دلالت بر طبع
 تکرار صادر از برای حاضر در زمان حال یا اینده
 بنا بر اینکه صیغه مفرد مدکر مخاطب بوده
 باشد در اصل **تَضْرِبْ** صیغه مفرد
 مدکر مخاطب از فعل مضارع خواستیم
 که صیغه مفرد مدکر مخاطب بنا کنیم از فعل
 که لازما هیله در اولش در آوردیم دو عمل
 که لفظا و معنایا **تَضْرِبْ** حرکت آخر را بیرون

ساقط کرد معنای عمل کرد خیر را بدل بالبناء
 کرد لا تضرب شد بر وزن لا تفعل
 لا، لا، ناهیه و تاء مفتوحه علامه خطا
 و حرف استقبال ضاد فاء الفعل را غیر الفعل
 با لام الفعل و ضمیر انت در آن مستتر است باشتا
 واجب طریقی علامه رفوع است تا فاعل فعل بوده باشد
 و ضمیر مفعول مرفوع از برای مفعول مطلق
 مخاطب انت مستتر است لا تضربا
 یعنی نزنند ایشان دو زن نام غائبه بانند شما
 دو مرد امین حاضر یاد و ذیات حاضر در زمان
 حال با ابناء صیغه است مشرک فاعل
 صیغه تثنیه مونت غائبه و صیغه تثنیه مکتوب

مخاطب

مخاطب و صیغه تثنیه مونت مخاطبه
 امر فعل نه از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی
 از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب
 فعل یفعل صحیح و سالم ثلاثی مجرد مینه
 از برای فاعل موضوع امر برائے دلالت
 بر طلب ترك ضرب صادر از دو زن غایب
 در زمان حال یا اینکه بنا بر انبیه صیغه
 تثنیه مونت غائبه بوده باشد و موضوع امر
 برائے دلالت بر طلب ترك ضرب صادر از دو زن
 حاضر در زمان حال یا اینکه بنا بر انبیه صیغه
 تثنیه مکتوب مخاطب بوده باشد و موضوع
 از برای دلالت بر طلب ترك ضرب صادر از

۷۲

اراد و زمان حاضر در زمان حال یا آینده بنا
 اینکه صیغه تثنیه موند مخاطب و بنابر آنکه
 صیغه تثنیه مذکر مخاطب بوده باشد
 در اصل **تَضَرَّبان** بود صیغه تثنیه
 مذکر مخاطب بود اندفع مضاع خواستیم
 که صیغه تثنیه مذکر مخاطب بنا کنیم
 فعل **لَا تَهَيَّاهُ** در او نش در او هر دو عمل
 که لَفْظًا و مَعْنًا لَفْظًا **لَا تَوْنُ عَوْضَ فَعِي** را بجز
 ساقط کرد معاً عمل کرد خیر را بدل
 بانشاء **لَا تَهَيَّاهُ** در **لَا تَضَرَّبانَا**
 شد بدون **لَا تَفْعَلَانِ** **لَا تَهَيَّاهُ** و تَأْتِي
 مفتوحه که علامت خطاب و حرف ساقط

ضاد

ضاد فاء الفعل را عین الفعل باء لام الفعل و الف
 علامت تثنیه و ضمیری است با مر فروع مسه
 متصل بفعل لَفْظًا ضمیری بر سکون حالاً مرفوع
 است فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای تثنیه مذکر مخاطب و تثنیه
 موند مخاطب انما است **لَا تَضَرَّ بَوْنِ**
 نه بدل سماع مراد است حاضر در زمان حال یا آینده
 صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل **لَا تَفْعَلُونَ**
 تَلَا تَجْرَد انرا باب تَلَا تَجْرَد انرا ابواب تَلَا تَجْرَد
 که عبارت از باب فعل به فعل بوده باشد
 صحیح و سالم تَلَا تَجْرَد مبنی انرا برای
 فاعل موضوع انرا برای دلالت بدلیل تَلَا

ضرب صادر از جمع مردان حاضر در آن حال
یا اینکه در اصل **تَضَرَّبُونَ** بود صیغه جمع
مذکر مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم که
صیغه جمع مذکر مخاطب بنامیم از فعل
لا تاهبه که در اولش در آوردیم دو عمل کرد
لفظاً و معنای لفظاً عمل از نون عوض فعی را بریدیم
ساقط کرد معنای عمل از خبر باید ایستاد کرد **لَا تَضَرَّبُوا**
سُد برون **لَا تَفْعَلُوا** الا و تاهیه و تاهیه
مفتوحه علامت خطاب و حرف استقبال
ضاد فاء الفعل برء عن الفعل و لام الفعل و واو
علامه جمع مذکر و ضمیری است باین مرفوع
متصل بفعل لفظاً صیغه بیسکون محل مرفوع
است

است نافعاً فعل بود باشد و ضمیر منفصل
مرفوع از برای جمع مذکر مخاطب انتم
است و النسخه که صیغه را بود **لَا تَضَرَّبُوا**
لَا تَضَرَّبُوا لا تَضَرَّبُوا
نون نویسن حاضر در زمان حال یا اینکه
صیغه مفرد مونث مخاطبه است
از فعل **لَا تَضَرَّبِي** مجرد از باب
ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از
فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم **لَا تَضَرَّبِي**
صیغه از برای فاعل موضوع از برای
دلالت بر طلب ترک ضرب صادر از یک
در زمان حال یا اینکه در اصل **تَضَرَّبِي** بود صیغه

مفرد مونث مخاطب بود از معلومضارع
 خواستم که صیغه مفرد مونث مخاطبه
 بیاکنم از فعل **لَا تَهَيَّ** و نه **لَا تَهَيَّ** در اول سر
 دو عمل کرد لفظاً و معنای لفظاً و معنای
 عموماً رفع را بر می ساقط معنای خبر باید
 باشد که **لَا تَهَيَّ** است بر وزن
لَا تَفْعِلْ **لَا تَهَيَّ** و نه **لَا تَهَيَّ** مفقوده
 علامت خطاب و حرف استفعال ضاد فاء
 فاء الفعل را غیر الفعل یا لام الفعل و یا **لَا تَهَيَّ**
 علامت مفرد مونث مخاطبه و یا **لَا تَهَيَّ**
 و صحیح است یا از مرفوع متصل بفعل الفضا
 میسر است که محل مرفوع است تا فاعل

فعل بود یا

فعل بود یا شد و ضمه متصل مرفوع از برای
 مفرد مونث مخاطبه است **لَا تَهَيَّ**
 یعنی نه تنه ایستاد و نه غایب یا نهیل سعاد و مردان
 حاضر یا دوران حاضر در زمان حال یا اینکه صیغه
 است مشترک و یا بر صیغه نثیه مونث غایبه و
 نثیه مذکر مخاطب صیغه نثیه مونث مخاطبه از فعل
 لجه از فعل **لَا تَهَيَّ** مجرد از باب نای از ابواب
 ثلاثه اصول که عبارت از باب فعل فاعل بوده یا
 صحیح و سالم نای **لَا تَهَيَّ** مجهول مبني از برای فاعل
 موضوع از برای **لَا تَهَيَّ** ضربه صادر اند
 دوران غایبه در زمان حال یا اینکه بنا بر اینکه صیغه
 نثیه مونث غایبه بوده باشد و موضوع از برای

۷۷

دلالت بر طلب ترك ضرب صادر از دو مردان
حاضر در زمان حال یا اینکه بنا بر اینکه صیغه تثنیه مدکر
مخاطب بوده باشد و موضوع از برای دلالت بر طلب
ترك ضرب صادر از دو زن حاضر در زمان حال
یا اینکه بنا بر اینکه صیغه مونث مخاطب بوده باشد
و بنا بر نالیکه صیغه تثنیه مونث مخاطب بوده باشد
در اصل ضربان بود صیغه تثنیه مونث
مخاطب بود از فعل مضارع خواستم که صیغه
تثنیه مونث مخاطب بنائیم از فعل لھی لاء
ناهید در اولش در او و ریم دو عمل کرد لفضا و معاً
لفضا عمل که نود عوض معی را بجز ساقط کرد
معاً عمل که خبر را بدل بانشاء کرد **لا تضرنا**

ش

لا تضرنا لا تضرنا هیه ونا مضبوطه
علامت خطاب و حرف استقبالی
صادف الفاعل براء عین الفعل بلام الفاعل و الفاعل
تثنیه و ضمیری است بآنها مرفوع بفعل لفضا مینه
به مکنون محلاً مرفوع است نافعاً لفاعل بوده باشد
و ضمیر منفصل مرفوع از برای تثنیه مدکر
مخاطب و تثنیه مونث محال است **لا تضرنا**
یعنی تضرنا جمعاً جماعت زنان حاضر
در زمان حال یا اینکه صیغه الت مستتر
فما بین صیغه جمع مونث مخاطب
از ~~تضرنا~~ و صیغه جمع مونث مخاطب
از فعل لھی از فعل تضرنا بجز از بنا

نات از ابواب ثلاثه اصوله عبارت از باب
 فعل بفعل بوده باشد صحیح و سالم لای جمع
 مبني از برای فاعل موضوع از برای دلالت
 بر طلب ترك ضرب صادر از جماعت زنان خطا
 در زمان حالیا اینكه بنا بر اینكه صلغه جمع مونث مخاطبه
 بوده باشد از فعل لحي و موضوع از برای دلالت
 بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از جماعت زنان
 حاضر در زمان حالیا اینكه بنا بر اینكه صلغه جمع
 مونث مخاطبه بوده باشد از فعل لحي و بنا بر
 اولكه صلغه جمع مونث مخاطبه بوده باشد
 از فعل لحي در اصل **تضریف** بود صلغه
 جمع مونث مخاطبه بود از فعل مضارع خواستیم
 صلغه

صلغه جمع مونث مخاطبه بنا کنیم از
 فعل لحي لای ناهیه در اولش در او مدغم لفظاً
 علانیه معناه از خبر را بدل باشد اوله
لا تضربن ش
 بر وزن **لا تفعلن** لای ناهیه
 و نامفترحه علامت خطاب و حرف
 استقبال صادره الفاعل را عین الفعل با و لام
 الفعل و نون مفتوحه علامت جمع
 مونث و ضمیری است باره مرفوع منصل
 بفعل لفظاً مبني بر فتح حال مرفوع است
 تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای جمع مونث مخاطبه استن است و الله

که حکایت نفس متکلم را بود باب
لَا أَضْرِبُ إِلَّا نَضْرِبُ
 لَا أَضْرِبُ یعنی زن غم من بیکم متکلم یا بکثر
 متکلمه در زمان حال یا ابتداء صلیغه متکلم مع وحده
 است از فعل نه از فعل ثلاثی جرح از بنا
 ثانی از ابواب ثلاثی اصول که عبارت از باب
 فعل یفعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثی
 جرح مبنی از برای فاعل موضوع از برای دلالت
 بر ~~جرح~~ طالب ترک ضرب صادر بیکم متکلم
 یا بکثر متکلمه در زمان حال یا ابتداء در اصل
أَضْرِبُ بود صلیغه متکلم وحده بود از
 فعل مضارع خواستیم که صلیغه متکلم وحده بنالیم

از فعل نه

از فعل نه لاء ناهیه در اد لشد را فردیم دو
 عل کره لفضا و معنای لفضا عل کره حرکت اخر
 بمنزه صلیغه متکلم غم من بیکم متکلم یا بکثر
لَا أَضْرِبُ شد بزودن سینه
 خواستیم که صلیغه متکلم **لَا أَفْعَلُ**
 لاء ناهیه و همزه مفتوحه علامت متکلم
 وحده صادقا و المفعول غیر الفعلا لا
 المفعول ضمیر اناد را مستتر است باشنا
 جارری واجب صلیغه مرفوع است تا فاعلا
 فعل بوده باشد و ضمیر منقصل مرفوع از بنا
 متکلم وحده اناسن **لَا نَضْرِبُ**
 یعنی نه تم صادر مردان یا دور نا بکثر و بکثر یا نه

۷۹

مهان و نشان با جمع مردان و جماعت زنان در زمان
 حال یا اینکه صیغه متکلم مع الغير است از فعل
 از فعل ناله می چرخد از باب ناله از ابواب ناله
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بوده باشد
 صحیح و سالم ناله می چرخد مبنی بر ناله فاعل موضوع
 از ناله کالت بر ضابطه که ضرب صادر از دو
 مهان یا دو زنان یا یک مرد و یک زن یا جمع مردان و زنان
 یا جمع مهان و جماعت زنان در زمان حال یا اینکه در
 محل **نَضْرِبُ** بود صیغه متکلم مع الغير بود از
 فعل مضارع خواهم که صیغه متکلم مع الغير باشیم
 از فعل ناله ناهیه در اول و در دوم دو عمل که لفظاً و معنای
 لفظاً عمل که حرکت آخر را بجز می ساقط کرد معنای که خبر بدارد
 باشد

لا نَضْرِبُ سِدْرًا **لَا فَعْل**

لا ناله ناهیه و نون مفتوحه علامت متکلم مع الغير ضاد فاء الفعل را
 الفعل با و لام الفعل و ضمیر عن ذکران مستلزم است با ستم جائز
 محل امر مرفوع است تا و علامت فعل بوده باشد و ضمیر مفعول
 مرفوع از ناله می متکلم مع الغير نحن است
 و **مَقَامُ عَاشِرٍ** از مقامات در ذکر
 و بیان محل است پس میگوئیم ماکر محل در لغت معنی
 جَدَّ يَجْدُو و بمعنی انکار کردن است و در اصطلاح
 لَجْدٌ هُوَ الْخَبَارُ بَعْدَ مَرْفُوعِ الْفَعْلِ فِي
 زَمَانِ الْمَاضِي بِلَفْظِ الْمُسْتَقْبَلِ
 یعنی محل در اصطلاح خبر دادن بواقع نشد
 فعل است در زمان ماضی بلفظ مستقبل و از اینجا

صیغه است شش غائب و غایبه را بود نشستن
 مخاطب و مخاطبه را بود و دو حکایت نفس
 متکلم را بود و انشستن که غایب را بود سده مد
 را بود و سده صوتی را بود آن سده که مد که را بود
لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ
 لَمْ يَضْرِبْ یعنی غایب است از فعل جمل
 فعل نلای مجرور از باب ثانی از ابواب
 نلایم اصول که عبارت از باب فعل یفعل
 بوده باشد صحیح و سالم نلای مجرور صبی
 از برای فاعل موصوع از برای کمال بر اخبار
 از عدم وقوع ضرب صادر از یکم غایب در
 زمان گذشت در اصل **يَضْرِبُ** صیغه
 مورد

مفرد مذکر غائب بود از فعل مضارع **يَضْرِبُ**
 که صیغه مفرد مذکر غائب بنا کنیم از فعل
 عدل لم جارمله در اولش در آوردیم و
 عمل کرد لغضاً و معنای لغضاً عمل کرده
 آخر از بجز ساقط کرد معنای عمل کرده
 معنای مضارع را بجز ساقط بماند و نهی
 در مانده کرد **لَمْ يَضْرِبْ** یضرب بودن
لَمْ يَفْعَلْ لم لم جارمله و یاء مفتوحه
 علامت غیبت و حرف استقبال ضافه الفعل
 مراد عین الفعل یاء لام الفعل و ضمیر هو در آن مستتر
 است یا ستمار جائی محالاً مرفوع است تا فاعل
 فعل بوده باشد و ضمیر مستتر مرفوع از برای مورد مذکر غایب است

لم یضربا

یعنی نروده اند ایشان دو مردان غایب
 در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب است
 از فعل حال از فعل نلایه فخر از باب تانی از ابواب
 تانی اصول که عبارت از باب فاعل یفعل بوده
 نام در صحیح و سالم تانی مجرور صیغه از برای
 فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم
 وقوع ضرب صادر از دو مردان غایب در زمان

گذشته در اصل یضربان

بود صیغه تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع
 حواسیم که صیغه تثنیه مذکر یا نسیم از فعل مجز
 لم جارزاده در اولس در او و هم دو عمل که لفظاً
 و معنایاً اقفا عمل که نون عوضی بر وجهی ساقط کرده

مع

معناً اعلام قلب که مقلید مضارع را بجای
 و نون در صیغه که

لم یضربا

لم یفعل
 لم جارزاده و یا مفتوحه علامت

غیبت و حرف استعجال ضاد و الف الفعل را غیر لفظ
 باء لام الفعل و الف علامت تثنیه و ضمیر است
 استسا باره مرفوع متصل بفعل لفظاً صیغه بر سكون
 محلاً مرفوع است تا فاعل فعل بوده یا آمد و ضمیر
 منفصل مرفوع از برای تثنیه مذکر غائب

لم یضربوا

و تثنیه مؤنث غایب هم است
 یعنی نرودند جمع مردان غایب در زمان گذشته صیغه
 جمع مذکر غایب است از فعل مجز از فعل نلایه فخر
 از باب تانی از ابواب تانی اصول که عبارت از باب

موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم
 وقوع ضرب صادر از یکن غایبه در زمان گذشته
 در اصل **تَضَرَّبَ** بود صیغه مفرد مؤنث
 غایبه بود از فعل مضارع خواستیم که صیغه
 مفرد مؤنث غایبه بنا کنیم از فعل **جَدَلَ** امر جاریه
 در اولس در آوردیم دو عمل که لفظاً و معنای
 لفظاً عمل کرد حرکت اخراجی میسافت کرد معنای
 عمل کرد قلب کرد معنای مضارع را بجا می آورند
 ما که کرد **لَمْ تَضَرَّبْ** بعد بر وزن **لَمْ تَفْعَلْ**
 امر جاریه و تاء مفتوحه علامت خطاب و مؤنث است
 ضایع الفاعل را بعین الفعل باء لام الفعل و ضم
 هم در مان مستتر است با سائر جات بی محل
 لغوی

مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر مفعول
 مرفوع از برای مفرد مؤنث غایبه است
لَمْ تَضَرَّبْ یا بعینه زده اند ایشان دوزخ
 غایبه یا نه بیک سعاد و مردان حاضر یا دورتان
 حاضر در زمان حال یا اینکه صیغه است مستتر
 فمابین صیغه تلبیه مؤنث غایبه و صیغه
 تلبیه مذکر مخاطب و صیغه تلبیه مؤنث مخاطبه
 از فعل **جَدَلَ** و فعل **لَمْ تَضَرَّبْ** از باب تان
 ان انوات لا تاء اصول که عامر از باب فعل
 بفعل بوده باشد صحیح و سالم تلبیه صحیح و صبیح از برای
 فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم
 وقوع ضرب صادر از دوزخ غایبه در زمان

حال یا اینکه بنا بر اینکه صیغه تثنیه مذکور
مخاطب بوده باشد و موضوع از برای دلالت
بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از دو
زمان حاضر در زمان حال یا اینکه بنا بر اینکه
صیغه تثنیه موقت مخاطبه بوده باشد و بنا
اول که صیغه تثنیه موقت غایبه بوده باشد
در اصل **تَضَرَّبَانِ** بود صیغه تثنیه موقت
بود از فعل مضارع خواستم که صیغه تثنیه
موقت غایبه بنا کنیم از فعل جلد لم جارمه
در اولش در آوردیم دو عمل که لفظاً و معنای
لفظاً عمل کرد و چون عوس رفی را بجزی و لفظ
کرد معنای عمل کرد قلب کرد معنای مضارع را

عاض و فو
در ماضی
کرد

تَضَرَّبَا

لَمْ تَضَرَّبَا شد بر وزن **لَمْ تَفْعَلَا** لم
جارمه و نا مفتوحه علامت غیبت و حرف
استقبال ضار فاء الفعل مراد عین الفعل لام
الفعل و الف علامت تثنیه و ضمیری است
بار در مرفوع متصل بفعل لفظاً مبینی سكون
حرف مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و
ضمیر منفصل مرفوع از برای تثنیه مذکور غنا
و تثنیه موقت غایبه هما است لم
لَمْ تَضَرَّبَا یعنی یعنی نرسیده اند ایشان
جماعت و زمان غایبه در زمان گذشته
صیغه جمع موقت غایبه است از فعل جلد
از فعل ثلاثی مجرد از باب تانی از انوار

اصول که عبارت از باب فعل یفعل
 بوده باشد صحیح و سالم باشد مجرد میسر
 از برای مفعول موضوع است که التبراجار
 از علم و وقوع حرب صایر انجم است
 دتان غایب در زمان گذشته در اصل
 یضربن بود صیغه جمع موقت غایب بود از
 فعل مضارع و استیم که صیغه جمع موقت است
 بنا کنیم از فعل جمل لم حاضره در او نشود
 او را هم لعضاعل نکره مضاعف که فعل مضارع
 مضارع را بجا می و نوع در صایر کرد لم یضربن
 سد برون لم یفعلن لم لم جار مفعول
 یا مفتوحه علامت غلبت و صرف استنباط

صاف

صادق الفاعل راء عین الفعل باللام الفعل
 و تون مفتوحه علامت جمع موقت و جاری
 است بارز مفعول متصل بفعل لفضائیه
 بر فتح محلا مفعول است ناقاعل فعل بوده
 باشد و ضمیر منفصل مفعول از برای جمع موقت
 غایب هن است و انشئ که مخاطب
 مخاطبه و را بود سله ملال را بود و

سله موقت را بود انشئ که ملال که بود
لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبْ

تَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ یعنی نزنده است
 او یکزن غایب یا نزنده ای تو یکم حاضر در
 زمان گذشته صیغه البست مشترک فیما بین

صیغه مفرد مونت غائبه و صیغه
مفرد مذکر مخاطب از فعل جمل از فعل تلام
مجرد از باب تانی از ابواب تلامه اصولی
عبارت از باب فعل یفعل بود باشد
صحیح و سالم تلامه مجرد و مبین از باب
فاعل موضوع از برای دلالت بر
اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از یکن
غائبه در زمان گذشته بنا بر این صیغه
مفرد مونت غائبه بوده باشد و بنا بر تلامه صیغه
مفرد مذکر مخاطب بوده باشد در اصل
تضرب بود صیغه مفرد مذکر مخاطب
بود خواستیم که صیغه مفرد مذکر مخاطب بشود

از فعل

از فعل جمل لم جار مجرور و راویش و راویش
دو عمل که لغضا و معنای لغضا حرکت
از باب تلامه بنا بر تلامه معنای لغضا حرکت
در معنای مضارع را بجا می و تلامه حرکت
لم تضرب شد بر وزن لم تضرب
لم جار مجرور و راویش و راویش
و حرف استقبال صادر فاعل بر فعل لغضا و راویش
الفعل و ضایع در آن مستتر است با ستارک و اجبیه
حکام مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر مقصود
مرفوع از برای مفرد مذکر مخاطب است لم تضربا
بعث نکره اند المبتدأ و تلامه غائبه یا نکره اید
شما دو مردان حاضر باد و تلامه حاضر

در زمان گذشته صیغه ایست مشتق
 بین صیغه تلیه موت غائبه و صیغه تلیه
 مذکر مخاطب و صیغه تلیه موت صیغه
 از فعل جمل از فعل بلائی مجروح از باب نالی
 از ابواب بلائه اصول که عبارت از باب
 فعل بفعل بوده باشد مجروح و سالر بلائی
 مجروح مبین از برای فاعل موضوع از برای
 دلالت بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر
 از دو زمان غائبه در زمان گذشته بنابر
 اینکه صیغه تلیه موت غائبه بوده باشد
 و موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم وقوع
 ضرب صادر از دو زمان حاضر در زمان

گذشته

گذشته بنابر اینکه صیغه تلیه مذکر مخاطب
 بوده باشد و موضوع از برای دلالت بر اخبار
 از عدم وقوع ضرب صادر از دو زمان
 در زمان گذشته بنابر اینکه صیغه تلیه
 مخاطبه بوده باشد و بنابر آنکه صیغه
 تلیه مذکر مخاطب بوده باشد در اصل
 تصریح بر بود صیغه تلیه مذکر مخاطب
 بود خواستیم که صیغه تلیه مذکر مخاطب
 بنا کنیم از فعل جمل هم جار مد در اول
 در او ردیم دو عمل کرد لغضا و معنای لغضا
 عمل کردن تو را عود بر رفع را برین ساقط
 کرد معنای عمل کرد قلبی کرد معنای مضارع

برای عام و نوع در صاع کرد لم تضر یا سدید
 ز ن لم تفعلا لم لم جارمله و تا مفتوحه
 علامت خطاب و حرف استقبال ضلحا
 المفعول بعین الفعل یا لام المفعول والفاعل
 تثنیه و ضمای استی یا مرفوع متصل
 بفعل لفضا صین بر سکون محلا مرفوع است
 تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر صین مفضل مرفوع
 از برای تثنیه صلیکری خطاب است
 لم تضر یوا بعد نرده ابد جمع مردان کلام
 در زمان گذشته صلیغه جمع صلیکری خطاب
 از فعل جحد از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی
 از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب فعل
 یفعل

غائبه و صلیغه مفرد مذکر مخاطب از فعل یفعل
 ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
 از باب فعل یفعل بوده باشد صلیغ و سیم ثلاثی مجرد
 مینر از برای فاعل موضوع از برای دلالت بر
 از عدم وقوع ضرب صادر از یکزه غایبه در زمان
 حال یا اینکه بنا بر اینکه صلیغه مفرد مؤنث غایبه بوده باشد
 و موضوع از برای دلالت بر اخبار انعدم وقوع ضرب صادر
 از ببرد غائب بوده باشد و بنا بر آنکه صلیغه مفرد مذکر مخاطب
 بوده باشد در اصل تضریب بود صلیغه مفرد مؤنث غایبه
 از فعل مضارع خواسیم که صلیغه مفرد مؤنث غایبه بنا
 از فعل نفی لا و نافی در اول سید در افر مدیم لفضا عمل کرد
 معنای عمل که مثبت را منفی کرد لا تضریب سید لا تفعول
 برون

لا لانافیه و تا مقادیر علامت غیبت و حرف استقبال ضاد فاء الفعل را

عین بالام الفعل و ضمیر می در او مستقر است باستناد جانی محلا مرفوع

تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر مفصل مرفوع از برای مفعول مؤنث غایبه

هی است لا قضا بان یعنی نمیزنند ایشان دو زبان و این نیزند

شمار و مردان حاضر یا در زبان حاضر در زمان حال یا آینده ضیغه

مشترک فیما بین صیغه تنیة مؤنث غایبه و صیغه تنیة مذکر خات و صیغه تنیة

مؤنث خاتبه از فعل نفع از فعل ثلاثی مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثی

و معلول که عبارت از باب فعل بفعول بوده باشد صحیح و نام ثلاثی مجرد

بمعنی فاعل موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم وقوع فعل

دو مردان حاضر در زمان حال یا آینده بنا بر این که صیغه تنیة مذکر

بوده باشد و موضوع از برای دلالت بر اخبار از عدم وقوع فعل

صدا از دو زبان حاضر در زمان حال یا آینده بنا بر این که صیغه تنیة

مؤنث غایبه

بوده باشد و بنا بر اول که صیغه تنیة مؤنث غایبه بوده باشد

در اصل قضا بان بود صیغه تنیة مؤنث غایبه از فعل مضارع مرفوع

که صیغه تنیة مؤنث غایبه بنامیم از فعل نفع لا ینافیه در اول و دوم

لفظ ضا عمل نکود معنی عمل که مثبت منع کرد لا قضا بان شد بوزن

لا تفعلان لا ینافیه و تا مقادیر علامت غیبت و حرف استقبال ضاد فاء

الفعل و عین بالام الفعل و علامت تنیة و ضمیر می از برای مرفوع

متصل بفعل لفظ صامی بر سکون محلا مرفوع است تا فاعل

و فعل توده باشد و ضمیر مفصل مرفوع از برای

مؤنث غایبه صد که محط غائب و تنیة مؤنث

غایبه ها است لا یضرن یعنی نرنهند ایشان

جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آیند و یا تعبیر

ایشان جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آیند

ایشان جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آیند

ایشان جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آیند

صیغه البت متزلزله فیما بین صیغه مجهول جمع موند غایبه
 از فعل نهی و صیغه جمع موند غایبه از فعل نهی از فعل بالائی
 مجرد از باب تانی از الواو بالانه اصول که عبار از باب فعل
 فعل بوده باشند صحیح و سالم تالائی مجرد صیغه از برای فاعل
 و موضوع از برای دلالت بر طلب نیک ضرب صادر از جماعت
 زنان غایبه در زمان حال و آینده ما را که صیغه جمع موند غایبه
 بوده باشد از فعل نهی و موضوع از برای دلالت بر اجازت عدم
 وقوع ضرب صادر از جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آینده
 یا بر اینکه صیغه جمع موند غایبه بود و باشد از فعل نهی در حال
 یضرب بود صیغه جمع موند غایبه بود از فعل مضارع
 خواستیم که صیغه جمع موند غایبه تا کنیم از فعل نهی که غایبه
 در اولش در آوردیم لفظا عمل نکرد معنی عمل کرد مثبت یا منفی کرد

کایضرب متزلزله

کایضرب متزلزله برون کایضرب فعل کایضرب غایبه و یاء
 مفتوحه علامت غیبت و حرف استقبال ضلایا الفاعل
 مراد عین الفعل باللام الفعل و لود مفتوحه علامت جمع
 و ضمیری است یاد از مرفوع متصل بفعل مضارع صیغه مجهول
 محلا مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل
 مرفوع از برای جمع موند غایبه هن است و انشئین
 که مخاطب و مخاطبه را بود سه مذکر یا و سه مؤنث
 را بود النسبه که مذکر را بود لا تضرب لا تضربان
 لا تضربون لا تضرب یعنی غیرند او یلزن غایبه
 یا غیبت تو یلزد حاضر در زمان حال یا آینده صیغه
 البت متزلزله فیما بین صیغه مجهول موند غایبه
 و صیغه مفرع مذکر مخاطب از فعل نهی از فعل بالائی

۹۱

فتح

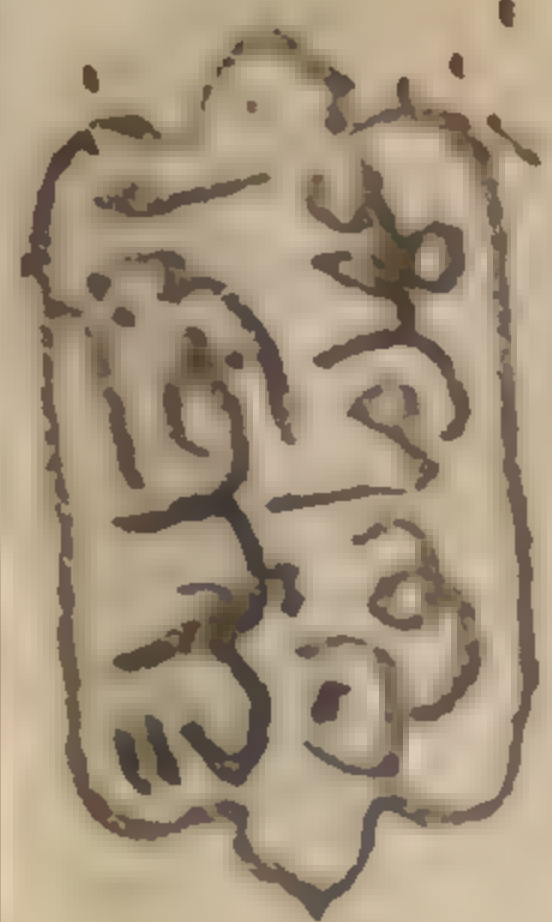
مجرد از فعل باب ثلثه از ابواب ثلاثه اصول که عبارت
از باب فعل بوده باشد صحیح و سالم ثلاثه مجرد
بنیامین از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب
فعل فعل بوده باشد مینماید از برای فاعل موضوع
از برای دلالت بر اخبار عدم وقوع ضرب صادر از یک
غائبه در زمان حال یا اینکه بنا بر اینکه صلیغه مفرد
موت غایبه بوده باشد و موضوع از برای دلالت بر
از عدم وقوع ضرب صادر از یکم در زمان حال
یا اینکه بنا بر اینکه صلیغه مفرد مذکر مخاطب و بنا بر این
که صلیغه مفرد مذکر مخاطب بوده باشد در اصل
تقریب بود صلیغه مفرد مذکر مخاطب بود از فعل
مضارع خواستیم که صلیغه مفرد مذکر مخاطب بنا آن

فعل

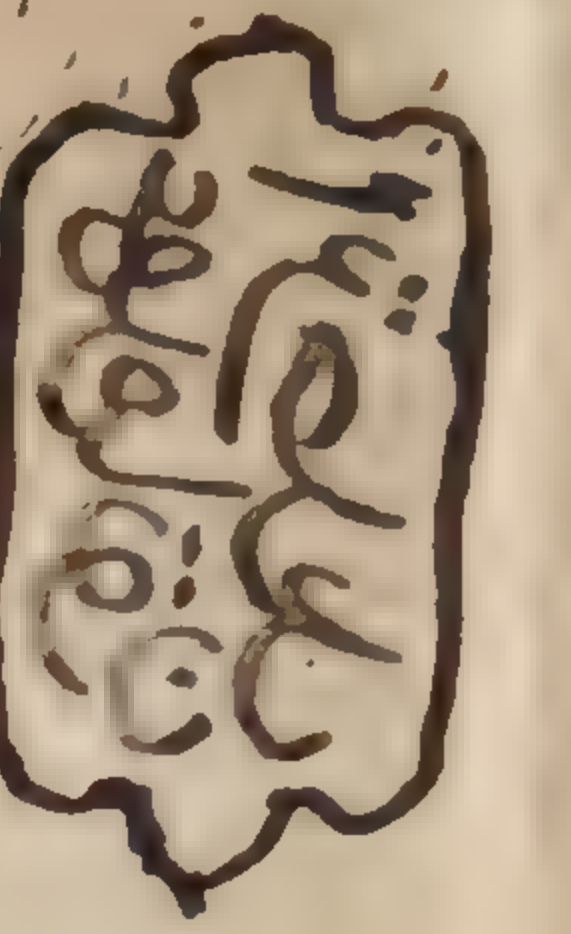
فعل فعل ثلاثه در اول و دوم لفظاً عمل نکرد
معناً عمل کرد نیست مراد صیغه کرد لا تضرب سید برون لا تقفل
لا ثلاثه و تاء مفتوحه علامت خطاب به و حرف استقامت
ضاده فاعل را عین الفعل یا لام الفعل و ضمیر است در نخستین
است یا بشمار جائز و محلا مرفوع است تا فاعل فعل بوده
و ضمیر مفصل مرفوع از برای مفرد مذکر مخاطب است
لا تضربان یعنی غیبتند ایشان دو زبان غایبه یا
غیبتند شما دو مرد حاضر یا دو زبان حاضر در زمان
حال یا اینکه صلیغه است مشرک و ضمیر صلیغه است
موت غایبه و صلیغه است مذکر مخاطب و صلیغه
تثنيه موت مخاطبه از فعل ثلثه از برای مجرد از آن
ثلثه از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از باب

۹۲

فعل به فعل بوده یا شد صحیح و سالم نداء مجرور مبین است
 فاعل موضوع از برای دلالت بر اجبار از عدم وقوع
 ضرب صادر از دور تا به عتبات در زمان حال یا
 آینده بنا بر اینکه صلوة تلبیه موجب عتبات باشد
 و موضوع از برای دلالت بر اجبار از عدم وقوع
 ضرب صادر از دور و همان حاضر در زمان حال یا
 آینده بنا بر اینکه صلوة تلبیه مذکورها طریقه باشد
 و موضوع از برای دلالت بر اجبار از عدم وقوع ضرب
 صادر از دور تا به حاضر در زمان حال یا آینده
 بنا بر اینکه صلوة تلبیه موجب عتبات بوده باشد
 و بنا بر آن که صلوة تلبیه مذکورها عتبات بود
 در اصل تصریح بود در صلوة تلبیه مذکورها عتبات
 بود.



بود از فعل مضارع خواستیم که صلوة تلبیه
 مذکورها صیغه تلبیه از فعل نداء یا فیه در
 اول پس در آوردیم لفظاً عمل در وقتاً عمل کرد
 مست را صیغه کرد لا تصریح است در وقت لا تفعل
 لاء لا و تاهیه و تاء مقروحه علامت خطاب و صرف
 ضارفاء الفعل را عن الفعل یا لام الفاعل والفاء علامت
 تلبیه و ضمیر مبتدیان در مرفوع متصل بفعل الفاعل
 سکون محلا مرفوع است تا فاعل فعل بود یا شد و ضمیر متصل
 از برای تلبیه مذکورها صیغه تلبیه موجب عتبات است
 لا تصریح بود یعنی نمیزنید شما جمع مردان حاضر در زمان
 صلوة جمع مذکورها خطاب است از فعل نداء یا فیه در وقتاً
 از ابواب نداء اصول که عبارت از باب فعل به فعل بود یا شد صحیح و سالم



للاول مجرد مبني ان برائ فاعل موضوع انبراء دلالت
 از عدم وقوع ضرب صادر جمع مردان حاضر در نماز حال
 در اصل تضرع صيغة جمع مذكرا خطاب بولان فعل مضارع
 خواستم لا صيغة جمع مذكرا خطاب بنا لئيم لا و يا فيده در اول
 در آوردیم لغرض عمل تا كرم معناه عمل كرد صلت را منو كذا
 سد بهن لا تفعلون لا و لا و يا فيده و يا و مفعول علامت خطاب
 استقبال ضا افعال الفعل را عين الفعل با و لام الفعل و يا و علامت
 جمع مذكرا و ضمير اسك بار در مفعول متصل بفعل الفضا مبني بر كذا
 علامت مفعول است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمير مستفعل مرفوع از بر
 جمع مذكرا خطاب انتم است و انسه كه موب لا تضرعون لا تضرعون
 لا تضرعون لا تضرعون بعين غيب لئلا يكون حافره در نماز حال باشد
 صيغة مرفوع موب في طلبه اسك ان فعل بوا از فعل لا تضرعون از باب

ابواب ثلاث اصول كه عبارت از باب فعل مضارع بوده يا سدر
 صحيح و سالم ثلاث مجرد مبني از بر كذا فاعل موضوع از باب كذا
 بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از بركون حاضر در نماز حال باشد
 اصل تضرع بين بود صيغة مرفوع موب في طلبه بود از فعل مضارع
 خواستم لا صيغة مرفوع موب في طلبه بنا لئيم ان فعل بوا لا و يا فيده در
 اول و در آوردیم لغرض عمل تا كرم معناه عمل كرد صلت را منو كذا
 لا تضرعون لا تضرعون لا تضرعون لا تضرعون و يا و مفعول علامت خطاب
 و صرف استقبال ضا افعال الفعل را عين الفعل با و لام الفعل و يا و علامت
 علامت مفعول موب في طلبه و ضمير است بار در مفعول متصل بفعل
 مبني بر كون محلا مرفوع است تا فاعل فعل بوده و تون مفعول مرفوع
 از مرفوع در مرفوع و ضمير مستفعل مرفوع از بر كذا موب موب في طلبه
 لا تضرعون لا تضرعون بعين غيب لئلا يكون حافره در نماز حال باشد

۹۴

دو زمان حاضر در زمان حال یا آینده صیغه است مستند و قیاس
 تلبیه موت غایبه و صیغه تلبیه مذکر مخاطب و صیغه تلبیه موت
 مخاطبه از فعلی از فعل بلاه مجرد از باب ثان از التوابع بلاه و لا
 که عبارت از باب فعلی فعل بود باشد صحیح و سالم لایق و صیغه از
 بر الحاق موضوع از برای دلالت بر اجتناب از عدم وقوع ضرب صادر از دو
 حاضر در زمان حال یا آینده بنا بر اینکه صیغه تلبیه موت غایبه بوده
 از موضوع از برای دلالت بر اجتناب از عدم وقوع ضرب صادر از دو مردان
 یا در زمان حال یا آینده بنا بر اینکه صیغه تلبیه مذکر باشد و مستند
 از برای دلالت بر اجتناب از عدم وقوع ضرب صادر از دو زمان حاضر
 در زمان حال یا آینده بنا بر اینکه صیغه تلبیه موت مخاطبه بوده و بنا
 که صیغه تلبیه موت مخاطبه بوده باشد در اصل نظیران بود صیغه
 تلبیه موت مخاطبه بود از فعل مضارع و استیم که صیغه تلبیه موت
 غایبه

غایبه بنا کنیم از فعل بلاه یا فیه در اولس در او جمع لفظی
 عمل نکرد معنا عمل کرد مثبت را منفی کرد که انقضای شد برون لایق
 لایق و نایفه و تاء مفتوحه علامت خطاب و حرف استقبال صادف
 الفعل بر عین الفعل بلاه الف و الف علامت تلبیه و ضمیر است بارز
 مرفوع متصل بفعل انقضای صیغه به سكون محلا مرفوع است نافع اعلی و بود
 و تون مکتوبه تون عوضی از مرفوع در مرفوع و ضمیر متصل مرفوع از برای
 تلبیه مذکر مخاطب و تلبیه موت مخاطبه است انقضای
 یعنی برینند شما جماعت زنان حاضر در زمان حال یا آینده با عزیزند
 جماعت زنان حاضر در زمان حال یا آینده صیغه است مستند و قیاس
 صیغه جمع موت مخاطبه از فعل لهی و صیغه جمع موت مخاطبه از فعل لهی
 از فعل بلاه مجرد از باب ثان از التوابع بلاه و لا که عبارت از باب فعلی
 بوده باشد صحیح و سالم لایق و صیغه از برای اعلی موضوع از برای دلالت
 بر ضمیمه ضرب صادر از جماعت زنان حاضر در زمان حال یا آینده بنا بر
 صیغه جمع موت مخاطبه بوده باشد از فعل لهی و موضوع از برای دلالت

۹۵

بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از جماعت زنان حاضر در میان حال یا اینکه
 بنا بر اینکه صیغه جمع موصوفه باشد از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 از فعل مضارع غواسیم که صیغه جمع موصوفه بنا کنیم از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 و تا و موصوفه علامه خطاب و حرف استفهام ضاده فاء الفعل را و عین الفعل
 با و لام الفعل و تون موصوفه علامه جمع موصوفه و ضمیری است بار تخریب فعل
 بفعل مضارع مبنی بر فتح مرفوع است فاعل فعل بود و ضمیر مفعول مرفوع
 از خبر جمع موصوفه است اس که و اند و که حکایه نفس منکم بر او
 لا اضرب لا تضرب یعنی نیز غم من یکم منکم یا یکزن مشکله در
 حال یا اینکه صیغه موصوفه است از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 بنا بر تانی که صیغه موصوفه است از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 مشکله یا یکزن مشکله در نماه حال یا اینکه در اصل اضرب بود صیغه موصوفه و ضمیری
 از تخریب

از تخریب

از فعل مضارع غواسیم که صیغه موصوفه بنا کنیم از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 بنا بر تانی که صیغه موصوفه است از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 و تا و موصوفه علامه خطاب و حرف استفهام ضاده فاء الفعل را و عین الفعل
 با و لام الفعل و تون موصوفه علامه جمع موصوفه و ضمیری است بار تخریب فعل
 بفعل مضارع مبنی بر فتح مرفوع است فاعل فعل بود و ضمیر مفعول مرفوع
 از خبر جمع موصوفه است اس که و اند و که حکایه نفس منکم بر او
 لا اضرب لا تضرب یعنی نیز غم من یکم منکم یا یکزن مشکله در
 حال یا اینکه صیغه موصوفه است از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 بنا بر تانی که صیغه موصوفه است از فعل نه و بنا بر تانی که صیغه جمع
 موصوفه باشد در اصل تخریب بود صیغه جمع موصوفه صیغه بود
 مشکله یا یکزن مشکله در نماه حال یا اینکه در اصل اضرب بود صیغه موصوفه و ضمیری
 از تخریب

از تخریب

کرد معنی عمل کرد مصدر را معنی کرد لا ینصرف و در وزن لا ینفعل لا ینفعل
و نون مفتوحه علامت منکلم مع الغیر ضا ذاء الفعل را مع الفعل بالالف فعل
و ضمیر مخن در آن مستتر است استقار و اجبی بحال مرفوع است تا فاعل فعل
خود باشد و ضمیر منفصل مرفوع از برای منکلم مع الغیر مخن است و

مقام ثانی عشر از مقامات مذکور بیان استقامت

پس میگویم تا که استقامت در لغت مصدر یا استفعال است و معنی طلب
کردن و در اصطلاح طلب لفظی که مراد مخاطب فیهم الفعل یعنی استقامت در اصطلاح
طلب نفس منکلم است از مخاطب فیهم فعل را و آنرا نیز چهارده صفت نشانی
و غایه را بود و شش مخاطب و مخاطبه را بود و دو حکایت لغز منکلم را بود
که غایه و غایه را بود سه مذکور را بود و سه مؤنث را الله مذکور را بود هل یضرب
هل یضربان هل یضربون هل یضرب یضربان یا مینند و بیکر غایه در زمان
حال یا آینده صیغه مفرد مذکور غایه است از فعل استقامت از قول ثلاثی
از باب ثانی از ابواب ثلاثه اصول که عبارت از انباء فعل فاعل بوده باشد صحیح و عالم
ثلاثی مجرد مبنی از برای فاعل موصوع از برای دلالت بر اخبار از طلب هم در زمان

استقامت

از آنکه

نیز از باب

و مقام ثالث عشر از مقامات مذکور بیان اسم زمان

و اسم مکان است پس میگوئیم ماکر اسم زمان و اسم مکان از

فعل ثلاثی مجرد صحیح از یفعل یفتم عین الفعل خواه از باب اصول باشد خواه

از باب فروع باشند در وزن مکفعل یفتم عین استعمال میشود چون

مقتل که از باب قتل یقتل و بمعنی زمان که نشستن و مکان نشستن

و چون مکرم که از باب گرم یگرم و بمعنی زمان گرمی داشتن و مکان

گرمی داشتن است و از یفعل یفتم عین خواه از باب اصول باشد و خواه

از باب فروع باشد یا یضربون مکفعل یفتم عین استعمال میشود

معلم که از باب علم یعلم و بمعنی زمان و مکان نشستن و مکان نشستن

است و چون مکرم که از باب گرم یگرم و بمعنی زمان و مکان نشستن و

مکان نشستن و ان یفعل یفتم عین الفعل خواه از باب اصول باشد خواه

از باب فروع باشد یا یضربون مکفعل یفتم عین استعمال میشود چون مجلس

که از باب مجلس یجلس و بمعنی زمان نشستن و مکان نشستن است

و چون محسب که از باب محسب یحسب و بمعنی زمان محاسبه کردن و مکان محاسبه

الحق و الحق: في يوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظم:
 من شهر ربيع الثاني والسبعين وثلثين بعد الالف التوحيد في
 مدرسة المرحوم: العالم العابد: والفاضل الجليل: ^{لا اعلم} اعلم العالمين:
 واقفة فقهاء الاسلام: مقتدي الاسلام: ووضح الخاص والعام:
 جليل في احكام العدل والحرام: حجة الاسلام: العالم الكمال:
 والفاضل الصمداني النور الشمساني:

حجة الاسلام: وامسكين:
 زبدة العلماء المجتهدين:
 افاض سيد محمد الطباطبائي:
 اعلى الله مقامه:
 ورفع الله قدره:
 وصلى الله عليه:
 وآلته الطيبين:

خانه
 مسجد
 سنه ۱۲۸۰
 كتبه الخیر محمد الفقیه
 در ایام آید
 و در ایام آید

فعل ان في حرد ادبای تانی از ابواب
 لایم اصول که عبارت از باب فعل
 بفعل بوده باشد فصح و بیام لایم
 مبیع از باب مبیع فاعل و
 ضوع از سران و کالیه بر خجایر انعدم
 دوع هر یک صادر از جماعت زنان
 حاضر در زمان گذشتہ در اصل:
 تضر بن بود صیغه جمع موصی فاعله
 بود از فعل مضارع حواسیم که صیغه
 جمع موصی مخاطبه بنا کیم از فعل مجزوم
 در اولش در او و در لفظ ما عد کیم
 معنای عمل کرد و قلب کرد معنای مضارع را

لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجز می رساقت که معنای
 عمل کرد قلبی که در معنای مضارع را بجای و نفی در ماضی
 کرد لم اضر ب ستدیرون لم افعل لم لم جارمه
 و هجره مفتوحه علامت متکرم و حله ضاد قاء الف
 را عین الفعل یا لام الفعل و ضمیر انا در آن مستتر است
 باستار جاعله صلا مرفوع فاعل فعل بوده و مکمل و مجهول
 مسقط مرفوع از بیرون متکلم و حله انا است
لم اضر ب یعنی نذرده ایم ماضی و مضارع و ماضی
 یا نذرده و یا نذران یا جمع مردان یا جماعت زنان یا جمع مردان
 و زنان یا جمع مردان و جماعت زنان در هر ماه
 گذر سه صلیحه ضلیم مع الحیر است از فعل
 جلا از فعل لان میروان باسانا یعنی از ابواب

نکره

واجب

بشکل و ده باشد صحیح و ساد از آن مجرب
 همیشه از برای فاعل موضوع از آن است دلالت بر
 عدم موضوع ضرب صادر از جمع میروان جارم
 زمان گذشته در اصل **تضرون**
 بود صلیغه جمع مذکر خاص بود از فعل
 مضارع خواستم که صلیغه جمع ماضی
 بیاکنم از فعل جمل لم جارمه در اولین در
 ردیم و دو عمل کرد لفظاً و معنای فاعل کرد تو
 عوض دفع را بجز می رساقت که معنای
 کرد قلبی که در معنای مضارع را بجای و نفی
 در ماضی کرد **لَمْ تَضْرِبُوا** و استدیرون
لَمْ تَفْعَلُوا لم لم جارمه و ناء مفتوحه

علامت خطاب و حرف استقبال ضافا
 الفعل را عین الفعل یا لام الفعل و واو علامت
 ملزوم و ضمیری است یا در مرفوع متصل بفعل لفظاً
 مبني بر سکون محلاً مرفوع است تا فاعل فعل بود
 و ضمیر مرفوع از برای جمع ملزوم است و یا ضمیر
 لم تضرني لم تضرني لم تضرني
 لم تضرني یعنی زنده ای و بگویند که در زمان گذشته
 صلیغه مفرد مؤنث مخاطبه است از فعل جعل
 از فعل نلای مجزئ از باب نای از ابوی نلای
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بود و با سبیل صحیح
 و سالم نلای مجزئ منی از برای فاعل مرفوع از
 برای دلالت بر اجابت از عدم وقوع ضرب و صا

از بگویند

از بگویند بگویند یا در زمان حال در اصل
 تضریر بود صلیغه مفرد مؤنث مخاطبه
 بود از فعل مضارع و استم که صلیغه مفرد
 مخاطبه یا کیم از جعل لم جار مله و راوش
 در او ضم دو عمل کرد لفظاً و معنای لفظاً عمل کرد
 و ضمیر مرفوع از برای جمع ملزوم است و یا ضمیر
 لم تضرني لم تضرني لم تضرني
 لم تضرني یعنی زنده ای و بگویند که در زمان گذشته
 صلیغه مفرد مؤنث مخاطبه است از فعل جعل
 از فعل نلای مجزئ از باب نای از ابوی نلای
 اصول که عبارت از باب فعل یفعل بود و با سبیل صحیح
 و سالم نلای مجزئ منی از برای فاعل مرفوع از
 برای دلالت بر اجابت از عدم وقوع ضرب و صا

و تضریر مله

و صبر مفضل هر فوع باشد از نبرای مفعول
 موت مخاطبه است
لَمْ يَضْرِبْ یعنی نکرده اند ایشان دوزخ
 عانیه بآنند و مردان حاضر پاد و زنان
 در زمان گذشته صیغه است مشتق از فاعل
 صیغه نکرده موت عانیه و صیغه نکرده موت
 و صیغه نکرده موت مخاطبه از فعل جعل از فعل تلام
 محذوف از باب ثانی از ابواب التام اصول که عباد
 از باب فعل مفعول بوده باشد صحیح و سالم تلام
 محذوف مفعول از نبرای فاعل موضوع از نبرای مفعول
 بر اخبار از عدم وقوع ضرب صادر از دوزخ و غایب
 در زمان گذشته بنا بر اینکه صیغه نکرده موت غایب

بوده باشد و موضوع از نبرای مفعول اخبار از عدم
 وقوع ضرب صادر از دوزخ و مردان حاضر در زمان گذشته
 بنا بر اینکه صیغه نکرده موت مخاطبه بوده باشد
 و موضوع از نبرای مفعول اخبار از عدم
 وقوع ضرب صادر از دوزخ و مردان حاضر در زمان
 گذشته بنا بر این که صیغه نکرده موت مخاطبه
 بوده باشد صحیح و بنا بر اینکه صیغه نکرده موت
 مخاطبه بوده باشد در اصل **تَضْرِبَانِ** بود صیغه
 نکرده موت مخاطبه بود از فعل مضارع و
 سیم که صیغه نکرده موت مخاطبه بنا کنیم از فعل
 جعل لم جان صله در اولس در آوردیم دوین
 که لفضا و معنای فضا عمل کرد نون عوض درین

بجز می ساقط کرد معنا عد کرد و فیکر معنای
 مضارع را بجای و فیکر در مکه که کم تحریر
 سد بهرین کم **تفعلا** لم یلم جار فیه واء
 مفعوله علامت خطاب و حرف استقبالی
 صاد فاء الفعل عین الفعل یاء لام الفعل و الف
 علامت تلبس و غیر می است باین صریح متصل
 بفعل لفضا میسر بهر یک و **حالا** مروج است
 تا فاعل فعل بوده باشد و غیر متصل مفعول از برای
تلم خطاطیه و **تلم** خطاطیه است
لَمْ تَضْرِبْ زده اید شما چنان
 عاخره در دمان گذشت صلیغه جمع
 نیست خطاطیه است از فعل **جلا**
 فعل

اصول که عبادت ان باب فعل یفعل بوده بیلد
 صحیح و سالم لای مجرد صیغه ان برای و اعل
 موضوع ان برای دلالت بر ایجاد از عدم وقوع
 ضرب صادر از مردان باد و زدن بایک مرد
 و یک زن را جمع مردان را جماعه زنان را جمع
 مردان و زنان را جمع مردان و جماعه زنان و مردان
 کن سله در اصل تضرع بود صلیغه منظم
 مع العیر بود از بعد مضارع و اسیم که صلیغه
 منظم مع العیر بنا کنج از فعل جحد لم یجده
 در اول کلام و در دوم دو فعل کرد لفضا و مفعول
 کرد در حاکم اخرا بجز می ساقط کرد معنا عد کرد و فیکر معنای
 مضارع را بجای و فیکر در مکه که کم تحریر
 سد بهرین کم **تفعلا** لم یلم جار فیه واء
 مفعوله علامت خطاب و حرف استقبالی
 صاد فاء الفعل عین الفعل یاء لام الفعل و الف
 علامت تلبس و غیر می است باین صریح متصل
 بفعل لفضا میسر بهر یک و **حالا** مروج است
 تا فاعل فعل بوده باشد و غیر متصل مفعول از برای
تلم خطاطیه و **تلم** خطاطیه است
لَمْ تَضْرِبْ زده اید شما چنان
 عاخره در دمان گذشت صلیغه جمع
 نیست خطاطیه است از فعل **جلا**
 فعل

باینکه

لَمْ تَفْعَلْ لَمْ جازمه و تَوْن مفتوحه علامه منظم

مع الغیر ضاد فاء الفعل ماضی الفاعل بیا لام الفعل

و ضمیر مخفی در آن مستتر است باستینار جائز

محلا مرفوع است فاعل فعل بوده باشد و ضمیر متفصل

مرفوع از برای منظم مع الغیر مخفی است

و مقام حادی عشر اذقنا

در ذکر و بیان نفی است پس میگویم ماله نوع مفرد

نفی بنفی و بمعنی نیست که من است و در اصل صلا

النَّفْيُ هُوَ الْجَارُ بِجَدْمٍ وَفَوْعُ الْفِعْلِ فِي زَمَانِ الْمُسْتَقْبَلِ

بَلَفْظِ الْمُسْتَقْبَلِ لِجَنَةِ نَوْءٍ اطلاق خبر دادن بوافرشد

فعل است در زمان مستقبل بلفظ مستقبل و انرا نیز جمله صیغه

است نشستن غائب و غایب را بود و نشستن مخاطب و مخاطبه

بود

نحو

و دو حکایت نفیس منظم را بود آن نشستن غائب و غایب

بود سه مذكر را بود و سه مؤنث را بود

لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبَانِ لَا يَضْرِبَانِ

لا يضرب یعنی غیبت که او بلمرد غایب در دو مکان

صیغه مفرد مذكر غایب است از فعل نه از فعل ثلاثی

مجرد از باب ثانی از ابواب ثلاثیه اصولی عبارت

از باب فعل مضارع بوده باشد محبوس و سالم ثلاثی

مجرد ضمیر از برای فاعل موصوع از برای دلالت بر

اختیاران عدم و وقوع ضرب صادران بکمر غایب در زمان

حال یا آینده در اصل ضرب بود صیغه مفرد مذكر

غایب بود از فعل مضارع حو سنیم که صیغه

مفرد مذكر غایب بنا کنیم از فعل نفی لا و نافی در و نشستن

در انوریم لفظاً عکس معاً عمل کرد مثبت را منکر کرد

حالی اینند

لا یضرب شد بروزن لا یفعل کلا یافه و یا مضمونه علامت
 عند و حروف اتصال صاد فاء الفعل راعی الفعل بالکمال
 و صر هو در این صنف است فاستندار حائری محال مرفوع است
 ما فاعل فعل بوده باشد و ضمیر متصل مرفوع از برای ضمیر مذکر
 عام هو است لا یضربان یعنی هر دو ایشان
 دو مردان عام در زمان حال یا اندک صعه مذکر عام
 است از فعل نفی از فعل ثلاثی مجرد ان باب ثانی از الواجب
 ثلاثی اصول که عبارت است از باب فاعل یفعل بود ه
 یا شد صحیح و سالم ثلاثی مجرد مبني ان یضربان فاعل
 موضوع ان برای دلالت بر اجزاء از ضرب صا در
 از دو مردان غائب در زمان حال یا اندک در
 اصل یضربان بود صیغه ثلاثیه مذکر غائب بود از
 فعل مضارع خواستیم که صیغه ثلاثیه مذکر غائب

میکنیم

بناکنیم از فعل یضرب کلا نافی در اولش در اول جمع
 لفظاً عمل نکرد مفعلاً عمل کرد مست را منیع کرد چه
 لا یضربان شد بروزن لا یفعلان کلا نافی
 و یا مضمونه علامت غلبت و حرف اتصال ضاد
 فاء الفعل راعی الفعل بالکمال الفعل و الف علامت ثلثیه و
 و ضمیری است بارز مرفوع متصل بفعل لفظاً مبني
 سکون علامت مرفوع است با فاعل فعل بوده باشد و نون فاعل
 علامت مرفوع عوض از مرفوع و ضمیر متصل مرفوع از برای
 ثلثیه مذکر غائب و ثلثیه موصوفت غایبها است
لا یضربون یعنی ضمیر ثلثی ان یضربان جمع مردان غائب
 در زمان حال یا اندک صیغه جمع مذکر غائب است
 ان فعل نفی از فعل ثلاثی مجرد ان یضربان فاعل
 اصول که عبارت است از باب فاعل یفعل بوده باشد

۱۰۶

صحیح و سالم تالانی محرد میسر برای فاعل موضوع از برای
 د کال بر احراز عدم وقوع ضرب صادر از جمع
 مردان عاب در میان حال یا اسده در اصل بصرون بود صوته
 جمع مذکور عاب بود از فعل مضارع حواسم که در سعه جمع مذکور
 عاب یا کتم از فعل نفی کای یا فیه را و لیس را و درم لفظ عمل کرد
 معی عمل کرد صلب را معی کرد لا بصرون سدر و درن کال معلول
 کای یا فیه و بای مضموع علامت عمل و حواسم کال ضاد
 فاعل و اعراس الفعل بالام الفعل و واو علامت جمع مذکور و ضیعی
 است بارز مرفوع متصل بفعل لفظ میسر مرفوع محلا مرفوع است
 فعل بوده باشد و ضمیر و نون مفتوحه نون عوض از رفع در مرفوع
 و صمد مفعول مرفوع از برای جمع مذکور غایب هم است و الله
 که صوت را بود لا تضرب لا تضربان لا یضربن لا تضرب
 یعنی نمیزند او بگویند عاب یا نمیزنی تو بگو مرد حاضر در زمان
 حال یا اسده صبه است مشترک جماعین صبه مرفوع موش
 غایبه

از یکم در غایب در زمان حال یا اسده در اصل یضرب بود صلیقه
 مرفوع مذکور غایب بود از فعل مضارع حواسم که مرفوع مذکور غایب بنا
 کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه را و لیس را و درم لفظ عمل نکرد
 معنی عمل نکرد خبر بابدل یا بشا کرد هل یضرب شد بر وزن هل یفعل هل
 هل استفهامیه و بای مفتوحه علامت غیبت و حرف استقبال ضاد فاعل الفعل
 را و اعراس الفعل بالام الفعل و ضمیر هو در این مستتر است یا سنا جانی
 محلا مرفوع است تا فاعل فعل بوده باشد و ضمیر منفصل مرفوع از برای
 مرفوع مذکور غایب هو است هل یضربان